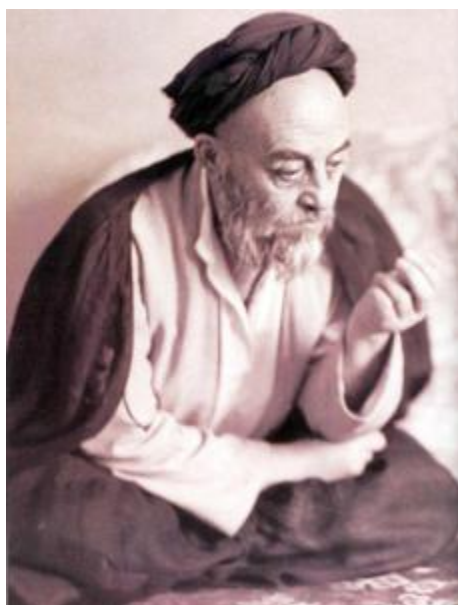


آقای طباطبائی، انقلاب و نظام – ۳

اسناد و مدارک تازه درباره مناسبات خمینی – طباطبائی



محسن کدیور

۲۷ دی ۱۴۰۰

خلاصه قسمتهای گذشته (۱):

آقای خمینی به دنبال اسلام سیاسی، به راه انداختن انقلاب و تاسیس حکومت اسلامی بود، اما آقای طباطبایی دنبال اصلاح فرهنگی و چارچوبی برای تفکر اسلامی در مواجهه با دیگر فرهنگها بوده است. ایشان منکر ولایت فقیه بوده و در همه پرسی‌های جمهوری اسلامی و قانون اساسی آن شرکت نکرد.

خانم نجمه حائری یزدی دختر آقا شیخ مرتضی، عروس صاحب المیزان، و همسر مرحوم سیدعبدالباقی طباطبایی از تابستان ۱۳۴۴ تا اواخر زمستان ۱۳۴۵ همراه با همسرش و آقای طباطبایی که چند ماه قبل همسرش به رحمت خدا رفته بود در خانه روبروی مدرسه حجتیه زندگی کرده است. عبدالباقی این خانه را که ملک آقای خمینی بوده از اعرابی داماد ایشان از سوی پدرش به ماهی سیصد تومان اجاره می کند و در تاریخ دهم اسفند ۱۳۴۵ با فشار اعرابی نماینده مالک، خانه را به سرعت تخلیه می کنند.

علت تخلیه با عجله خانه این سه امر بوده است: به علت تنگدستی آقای طباطبایی (وی از وجوهات شرعیه امرار معاش نمی کرد) پرداخت مال الاجاره خانه دو سه ماه به تاخیر افتاده بود. مالک خانه مایل نبوده مستاجرش «استاد دانشگاه» باشد! به نظر ایشان آقای طباطبایی «استاد دانشگاه» شده بود! بعد از ورود آقای طباطبایی به قم و شروع تدریس فلسفه، درس فلسفه آقای خمینی تحت الشعاع درس آقای طباطبایی قرار گرفت و برای همیشه تعطیل شد و شاگردان ایشان به درس آقای طباطبایی رفتند.

شاه از سال ۱۳۳۷ در سودای تاسیس دانشگاه اسلامی بوده است که بالاخره حوالی سالهای ۱۳۵۳-۱۳۵۲ اجرایی شده است. نصر علامه طباطبایی را برای ریاست این دانشگاه به شاه پیشنهاد می کند، شاه استقبال می کند، اما آقای طباطبایی نمی پذیرد، نصر رئیس این دانشگاه می شود. مهمترین مخالف تاسیس دانشگاه اسلامی آقای خمینی بوده که آن را توطئه ای برای تضعیف حوزه های علمیه و تربیت «آخوند حکومتی» می دانسته و با قاطعیت در مقابل آن موضع گرفته است. در هر حال این دانشگاه هرگز شروع به کار نکرد. در گزارش روزنامه ها از مراسم اعطای دکترای افتخاری مورخ ۲۵ اسفند ۱۳۵۲ در دانشگاه تهران، به اسم آقایان طباطبایی و رحیم ارباب که در جلسه حضور نداشته اند اشاره شده است.

دکتر ابراهیمی دینانی تا کنون سه امر را علت توقف جلسات مذاکره کربن و طباطبایی ذکر کرده است: فشار دوستان انقلابی (۱۳۸۷)، مرگ کربن و طباطبایی (۱۳۹۸) و فشار کله خشک های منجمد (۱۴۰۰). مخالفت طیبی شبستری با آقای طباطبایی و فلسفه علت داشته نه دلیل! ثانیاً وی انقلابی بوده، ثالثاً هفت سال قبل از انقلاب از دنیا رفته است. چطور می تواند عامل تعطیل جلسات کربن - طباطبایی نزدیک به انقلاب بوده باشد؟!

آخرین جلسه مذاکره کربن - طباطبایی در سال ۱۳۵۵ بوده است. اما جلسات با محوریت آقای طباطبایی تا نیمه دوم پائیز ۱۳۵۷ ادامه داشته است. به نظر دکتر نصر علت توقف هیچیک از جلسات (کربن - طباطبایی، و با محوریت طباطبایی) فشار انقلابیون یا فشار حکمت ستیزان خشک مغز نبوده است.

به روایت دکتر نصر، آقای طباطبایی با دخالت مستقیم علما در سیاست چه قبل و چه بعد از انقلاب مخالف بود. زمانی که تظاهرات سراسری شروع شده بود نصر از آقای طباطبایی می پرسد: نظرتان راجع به انقلاب و نهضت آیت الله خمینی چیست؟ آقای طباطبایی پاسخ می دهد: «دون شأن یک روحانی است». نصر روایت دیگری هم از آقای طباطبایی در آذر ۱۳۵۷ در تهران مستقیماً شنیده است: «بزرگترین قربانی این نهضت، اسلام خواهد بود».

نصر عبارت « نخستین شهید این انقلاب اسلام بود» را با قید ماضی (بعد از انقلاب) نشنیده (چون آن زمان ایران نبوده است)، بلکه قبل از پیروزی انقلاب مستقیماً با گوش خود از آقای طباطبایی شنیده است: «نخستین شهید این انقلاب اسلام خواهد بود».

اواسط سال ۱۳۶۰ سیداحمد ذوالمجد طباطبائی (میزبان جلسات مباحثه هانری کربن و علامه طباطبائی) شهادت علی قدوسی داماد آقای طباطبایی را در ییلاق اجاره ای دماوند به ایشان تسلیت گفت. ایشان در پاسخ گفت: «در این انقلاب یک شهید واقعی بود، که مظلومانه هم شهید شد، و آن اسلام بود.» ذوالمجد واقعه را برای دوستانش سیدمصطفی محقق داماد و علی وکیل نقل کرد و من از ایشان شنیده ام.

خانم حائری شهادت می دهد فرزندانش عبارت «اولین شهید این انقلاب اسلام بود» را از پدرشان به نقل از پدربزرگشان شنیده اند و او فرزندانش را توثیق می کند. روایت عبدالباقی روایتی مسند و مستقل از روایات ذوالمجد و دکتر نصر است.

نظام جمهوری اسلامی معرفی آقای طباطبایی را منحصر به روایت خانواده محترم قدوسی (جناح حکومتی خانواده آقای طباطبایی) کرده است. این همان روایت رسمی برای مصادره و تحریف صاحب المیزان است. روایت مستقل خانواده عبدالباقی از آقای طباطبایی روایتی نزدیک به آراء واقعی ایشان است.

محمد رضا حکیمی نخستین کسی است که عبارت «این انقلاب یک شهید دارد و آن هم اسلام است» آقای طباطبایی را در کتاب «عقلانیت جعفری» خود در سال ۱۳۹۰ منتشر کرده است. عبارت حکیمانه طباطبایی اظهارنظری خردمندانه از حکیمی متبحر است که بیش از یک کتاب معنی دارد.

آقای طباطبایی در تابستان ۱۳۶۰ «تا اواخر شهریور» در دماوند بوده و بعد به دلیل کسالت به قم منتقل شده است. ایشان در ماههای آخر نسبت به گذشته ساکت تر شده بودند، اما اعضای خانواده را می شناختند.

آقای خمینی در شهادت مطهری حداقل سه پیام کتبی و دو تسلیت شفاهی؛ و در درگذشت طالقانی یک پیام تسلیت کتبی و دو تسلیت شفاهی داشته است. اما در رحلت آقای طباطبایی به «یک تسلیت رقیق شفاهی در ابتدای یک سخنرانی عمومی» اکتفا کرد.

بعد از دومین سخنرانی، اسناد و مدارک تازه ای درباره مناسبات آقایان خمینی و طباطبایی و مواضع آقای طباطبایی درباره انقلاب و نظام به دست آمد که در این جلسه به ترتیب تاریخی ارائه و به تحلیل انتقادی آنها می پردازم. این گفتار شامل هفت بخش به شرح ذیل است: اهمیت مناسبات خمینی طباطبایی؛ من نه آن رندم که ترک شاهد و ساغر کنم؛ دانشگاه، خمینی و طباطبایی؛ خانه روبروی مدرسه حجتیه؛ آخوند اوقافی؛ واکنش آقای طباطبایی به ترور مرتضی مطهری؛ و صلاح کار کجا و من خراب کجا؟ پیشاپیش از انتقادات و پیشنهادات اهل نظر استقبال می کنم. (۲)

بخش اول. اهمیت مناسبات خمینی طباطبایی



این بخش شامل دو بحث به شرح ذیل است: دو نکته مقدماتی و اهمیت مناسبات خمینی طباطبایی.

بحث اول. دو نکته مقدماتی

اول. اطلاعات این سلسله مباحث به تدریج و با صرف وقت فراوان فراهم شده است. انتشار تدریجی این اطلاعات باعث فراهم آمدن اطلاعات تازه و ارسال مدارک و شواهد تازه از سوی دوستانی ناشناس شده است که از همه آنها یک یک و صمیمانه تشکر می‌کنم، و از اینکه امکان ذکر اسمشان نیست متأسفم. علی‌الغلب هم توصیه کرده اند اسمشان را ذکر نکنم! (۳)

دوم. موضع من در این سلسله مباحث موضع یک «مورخ» است که می‌کوشد قطعه‌ای از تاریخ معاصر ایران، تفکر و عمل عالمان شیعه و از همه مهمتر دو عالم بسیار تاثیرگذار یعنی آقایان خمینی و طباطبایی را صادقانه، امانت‌دارانه و بیطرفانه به تصویر بکشد. در بررسی مدارک و اسناد و شواهد روش تحلیل انتقادی را پیشه کرده‌ام. هر دو عالم انسان بوده اند نه قدیس. هیچکدام دیو یا فرشته نبوده اند. به دنبال تکریم رویکرد سکوت و انفعال در مسائل اجتماعی و سیاسی یا تخطئه مطلق انقلاب نیستم؛ اما با شفافیت، روشنی و صراحت استفاده‌ای از اسلام و تشیع در سیاست را چه در مرحله نهضت و خصوصاً در مرحله نظام مضر به حال اسلام و سیاست می‌دانم. مبارزه سیاسی اجتماعی بعد از فعالیت علمی اولویت دوم من بوده و هست، اما دین و مذهب را وابسته و تابع سیاست و قدرت سیاسی نمی‌دانسته و نمی‌دانم. لذا روش هیچیک از آقایان طباطبایی و خمینی را الگوی زندگی خود نکرده‌ام و تبلیغ هم نمی‌کنم، اما معتقدم زیانها و آسیب‌های فراوان رویکرد سیاست محوری و قدرت مداری آقای خمینی در کنار فوائد کمترش جای نقد و بررسی بسیار گسترده دارد.

بحث دوم. اهمیت مناسبات خمینی طباطبایی

تحلیل انتقادی عملکرد آقای خمینی نسبت به آقای طباطبایی همچنین نظر آقای طباطبایی درباره انقلاب و نظام هنوز از اهمیت زائدالوصفی برخوردار است. هر دو در ایران و تشیع معاصر پیروان فراوانی دارند. این‌ها، دو

سرمشق کاملاً متفاوت هستند. هیچکدام هم مطلق و کامل نیستند. با توجه به تبلیغات فراوان رسمی درباره حقانیت و صحت و نیز معرفی آقای خمینی به عنوان نماینده انحصاری تفکر شیعی از یک سو، و تحریف و مصادره مواضع و آراء آقای طباطبایی خصوصاً با معرفی ایشان از جانب جناح حکومتی خانواده ایشان (۴) وظیفه خود دانستم که هر دو انحصار را بشکنم و مشخص کنم آراء و مواضع آقای خمینی و پیروانش هرگز نماینده اکثریت عالمان تشیع نه در طول تاریخ و نه در دوران معاصر نبوده و نیست، بلکه دقیقاً نماینده اقلیت محض چه در دوران معاصر چه در طول تاریخ تشیع بوده است. نسبت روش و منش آقای خمینی به روش و منش رایج شیعه در طول تاریخ و دوران معاصر با نسبت جریان بنیادگرایی در اهل سنت با کل اسلام اهل سنت قابل مقایسه است: اقلیت محض اما بسیار پُرسر و صدا و اهل معرکه گیری. نه اسلام اهل سنت معادل بنیادگرایی سنی است، نه اسلام شیعی معادل اسلام سیاسی و انقلابی آقای خمینی. موضع سکوت و عدم فعالیت سیاسی آقای طباطبایی با اکثریت علمای تشیع در طول تاریخ سازگارتر است. به هر حال بحث اصلی من در این گفتارها تکریم این و تنقیص آن نیست، شفاف کردن تفاوت عمیق آنهاست و آفتابی کردن اینکه در عملکرد رهبران دینی عامل خصلتهای شخصی را نباید نادیده گرفت، چیزی که در مطالعات سنتی حوزوی تا کنون کاملاً مغفول بوده است.

از سوی دیگر معرفی بخش مستقل از حکومت خانواده آقای طباطبایی که شباهت بیشتری به شیوه عملی ایشان دارند، سیاسی نیستند و اسناد و مدارکی از آن مرحوم را در اختیار دارند مشی کاملاً متفاوتی با بخش حکومتی خانواده دارند. بر همین منوال گروهی از شاگردان ایشان که با شاگردان حکومتی آن مرحوم متفاوتند، آنها نیز سیاسی نیستند و تمایلی به ورود در این مسائل پرزحمت را ندارند. امیدوارم از این بخش بتوانم مدارک و شواهد بیشتری به دست آورده منتشر کنم. (۵)

فکر می‌کنم آشکار شدن تفاوت عمیق این دو سرمشق در روشن شدن بسیاری امور اساسی روزمره تاثیر شگرف دارد. به یک مورد اشاره می‌کنم: بکتاش آبتین (۱۴۰۰-۱۳۵۳) عضو کانون نویسندگان، فیلمساز، شاعر و نویسنده ناراضی صرفاً به جرم انتشار آثار انتقادی محاکمه، محکوم، و زندانی می‌شود و مظلومانه با پابند روی تخت

بیمارستان از دنیا می رود. این ادامه منطقی سیاست «بشکنید این قلمها»ی آقای خمینی در ابتدای به قدرت رسیدن در جمهوری اسلامی است. (۶) در مشروح مذاکرات مجلس بررسی قانون اساسی در زمان تصویب اصل ۲۴ ادعا می شد که حتی سخنرانی علیه خدا هم آزاد است! (۱۷) یا مطهری می گفت باید کرسی مارکسیسم در دانشکده الهیات داشته باشیم تا استاد مارکسیست آزادانه حرفش را بزند و ما هم مجزا نقدمان را بکنیم. (۸) اما واقعیت جمهوری اسلامی چیزی جز شکستن قلمها، سانسور، خفقان و تحمیل سلیقه و سبک زندگی رسمی بر اکثریت مخالف و ناراضی نبوده و نیست.

بخش دوم. من نه آن رندم که ترک شاهد و ساغر کنم



می دانیم درس اسفار آقای طباطبایی و درس منظومه آقای منتظری در حوزه علمیه قم در دهه سی به دستور آقای بروجردی تعطیل می شود. در این بخش ضمن دو بحث دو روایت استاد منتظری و سیدمحمدحسین حسینی تهرانی را در این باره نقل می کنم.

بحث اول. روایت استاد منتظری

«درس منظومه من خیلی شلوغ می شد، مرحوم علامه طباطبایی هم در آن زمان اسفار می گفت و می گفتند شاید حدود دویست و پنجاه تا سیصد نفر شاگرد دارد، بعضی از بزرگان هم درس اسفار ایشان می رفتند، در آن موقع درسهای فلسفه معروف حوزه همین درس منظومه من بود و اسفار ایشان، البته دیگران هم می گفتند اما خیلی کم؛ یک روز مرحوم حاج آقا محمد مقدس اصفهانی به من رسید و گفت ... آیت الله بروجردی به من گفتند

به شما بگویم دیگر منظومه درس نگو! گفتم چطور؟! گفت هیچ؛ گفتند شما دیگر منظومه درس نگویند، تعطیل کنید.... من رفتم خدمت آقای بروجردی، گفتم: آقا پیغام حضرتعالی را آقای حاج آقا محمد مقدس رساندند، این چیزی که شما راجع به درس آقای طباطبایی فرمودید اولاً من که شاگردهای ایشان را نمی شناسم و ثانیاً این خیلی بد است، یادم هست آن وقت به مرحوم آیت الله بروجردی گفتم آقا از درسهای حوزه آن قسمت که در دانشگاهها و در دنیا یک مقدار روی آن حساب می کنند همین فلسفه است و این برای شما هم بد است، فردا می گویند آیت الله بروجردی فلسفه را تحریم کرده، این چیز خوبی نیست، بعد یک وقت دیدم آقای بروجردی فرمودند: "من هم می دانم، من خودم در اصفهان فلسفه خوانده ام ولی نمی دانید که از مشهد چقدر به ما فشار می آورند!" بعد معلوم شد که طرفداران آیت الله حاج میرزا مهدی اصفهانی و شاگردهای ایشان روی آیت الله بروجردی برای درسهای فلسفه فشار می آورده اند.

بعد فرمودند: "از طرف دیگر بعضیها مسائل فلسفه را درک نمی کنند، فکرشان منحرف می شود، من در اصفهان که بودم یک طلبه ای از درس فلسفه آخوند کاشی که آمد گفت من الان یک تکه خدا هستم برای اینکه حقیقت وجود یکی است، من هم که وجود دارم و... کسانی که نمی فهمند آن وقت نتیجه برعکس می دهد؛ فلسفه باشد اما برای یک افراد خاصی در یک جای مخصوصی، این جور عمومی نباشد که چهارصد پانصد نفر پای یک درس بایزند، این درست نیست مخصوصاً منظومه و اسفار، بخصوص اسفار که وقتی مرحوم صدر المتالهین در اسفار می رسد به حرفهای صوفیه و عرفا آن وقت اینجا کشش می دهد، اینها را خیلی افراد درک نمی کنند و عوضی می فهمند." من از فرمایشات ایشان فهمیدم که آقای بروجردی با اصل فلسفه گفتن مخالف نیست.

گفتم آقا اجازه دهید من به جای منظومه یک اشارات درس بگویم - و منشا اشارات گفتن من این شد، طالبش هم قهراً کم است، گفتند باشد من که با فلسفه مخالف نیستم آخه این جور که حالا چهارصد نفر سر یک درس فلسفه بیایند... و نمی دانی چقدر از مشهد فشار آورده اند و... دو باره مشهد را گفتند؛ ایشان از حرفهای مشهد خیلی ناراحت شده بود و اینکه طلبه ها چیزهای عرفانی و درویشی را درک نمی کنند، گفتم پس اجازه

بدهید من خودم اشارات درس بگویم و به آقای طباطبایی هم بگویم کتاب شفا یا یک کتاب دیگر که جاذبه داشته و حرفهای درویشی نداشته باشد بگویند، گفتند ایشان اطاعت نمی کند؛ گفتم نه آقا همه مطیع شما هستند چه کسی تخلف می کند؟ گفتند اگر قبول کند که خیلی خوب است.

بعد رفتم منزل مرحوم علامه طباطبایی - خدا رحمتش کند ایشان در خانه زیر کرسی نشسته بودند اتفاقاً چند روز هم بود مریض بودند اواخر ماه رجب بود- جریان را به ایشان گفتم، ایشان اول ناراحت شد و فرمود: "این چه وضعی است! با فلسفه که نمی شود مخالفت کرد! من شاگردهایم را بر می دارم می روم کوشک نصرت" محلی در خارج از قم "آنجا درس می گویم"؛ گفتم آقا ببینید طلبه هایی که آمده اند قم فقط برای اسفار شما که نیامده اند اینها درس خارج آقای بروجردی هم می خواهند، شهریه هم می خواهند، آخر کوشک نصرت در بیابان این که عملی نیست! شما عنایت بفرمایید من هم به آقای بروجردی گفتم که ایشان از نظر شما تخلف نمی کنند، شما حالا که مریض هستید نزدیکیهای ماه رمضان هم که طلبه ها می روند، آن وقت بعد از ماه رمضان درس "شفا" بگویید، ایشان گفتند آخر انسان مطالب را چگونه...

گفتم باباجان در این کتاب شفا یک جا لفظ "وجود" هست، شما در این لفظ هرچه مبنا و نظریه راجع به وجود دارید بفرمایید، بالاخره ایشان مرجع ما و رئیس حوزه علمیه است و باید با هم بسازیم؛ در نهایت ایشان به زور قبول کردند و به همین شکل هم عمل کردند، ایشان به عنوان مریضی تا ماه مبارک رمضان درس نگفتند، و بعد از ماه رمضان هم شفا شروع کردند و کسی هم نفهمید که منشا آن چه بود! ما هم در مسجد امام کتاب اشارات را شروع کردیم. یک روز یک شخصی زیر گذر خان به من برخورد کرد و گفت: آشیخ حسینعلی شنیدم در مسجد امام دو باره اشارات شروع کرده ای! اگر به گوش آقای بروجردی برسد! گفتم من از خود آقای بروجردی اجازه گرفتم، بالاخره قضیه از این قرار بود و ما مشکل را به این نحو حل کردیم و به این شکل بود که علامه طباطبایی شفا شروع کرد و من اشارات شروع کردم.

در اینجا یک نکته را یادآور می‌شوم: ظاهراً مرحوم میرزا و شاگردان ایشان در مشهد با اصل خواندن فلسفه مخالف نبوده‌اند بلکه با بسط آن در میان کسانی که درک عمیق ندارند و ممکن است آرای فلاسفه را وحی منزل بدانند و بسا به انحراف کشیده شوند مخالف بوده‌اند؛ ولذا بعضی از آقایان در خود مشهد مقدس به تدریس فلسفه اشتغال داشتند. شاید نزد آقایان وانمود شده بود که در حوزه قم تدریس فلسفه عمومی و بی کنترل می‌باشد و نگرانی آقایان از این جهت بود، در صورتی که مرحوم امام نیز با اینکه استاد فلسفه قم بودند به همه کس اجازه شرکت در درس فلسفه خود را نمی‌دادند و شرکت در درس فلسفه ایشان متوقف بر استجازه از ایشان بود؛ ضمناً شرایط زمانی و مکانی نیز در این مساله مانند سایر مسائل بی تاثیر نیست. (۹)

بحث دوم. روایت حسینی تهرانی

«مهاجرت علامه طباطبایی به قم و تحمل این همه مشکلات و دوری از وطن مالوف برای احیای امر معنویت و اداء رسالت الهی و در نشر و تبلیغ دین و رشد افکار طلاب و تصحیح عقاید حقه و نشان دادن راه مستقیم تهذیب نفس و تزکیه اخلاق و طهارت سرّ و تشرف به لقاء الله و ربط با عالم معنی می‌باشد. چنانکه آن فقیه سعید فرمودند: من وقتی از تبریز به قم آمدم و درس اسفار را شروع کردم و طلاب بر درس گرد آمدند و قریب به یکصد نفر در مجلس درس حضور پیدا می‌کردند حضرت آیت الله [سیدحسین] بروجردی (رحمة الله علیه) اولاً دستور دادند که شهریه طلابی را که به درس اسفار می‌آیند قطع کنند. و بر همین اساس چون خبر آن به من رسید من متحیر شدم که خدایا چه کنم؟ اگر شهریه طلاب قطع شود این افراد بدون بضاعت که از شهرهای دور آمده‌اند و فقط ممر معاش آنها شهریه است چه کنند؟ و اگر من به خاطر شهریه طلاب تدریس اسفار را قطع کنم لطمه به سطح علمی و عقیدتی طلاب وارد می‌آید. من همینطور در تحیر به سر می‌بردم تا بالاخره یک روز که به حال تحیر بودم و در اتاق منزل از دور کرسی می‌خواستم برگردم چشمم به دیوان حافظ افتاد که روی کرسی اتاق بود، آن را برداشتم و تفأل زدم که چه کنم؟ آیا تدریس اسفار را ترک کنم یا نه؟ این غزل آمد:

من نه آن رندم که ترک شاهد و ساغر کنم / محتسب داند که من این کارها کمتر کنم

من که عیب توبه کاران کرده باشم بارها / توبه از می وقت گُل دیوانه باشم گر کنم ...

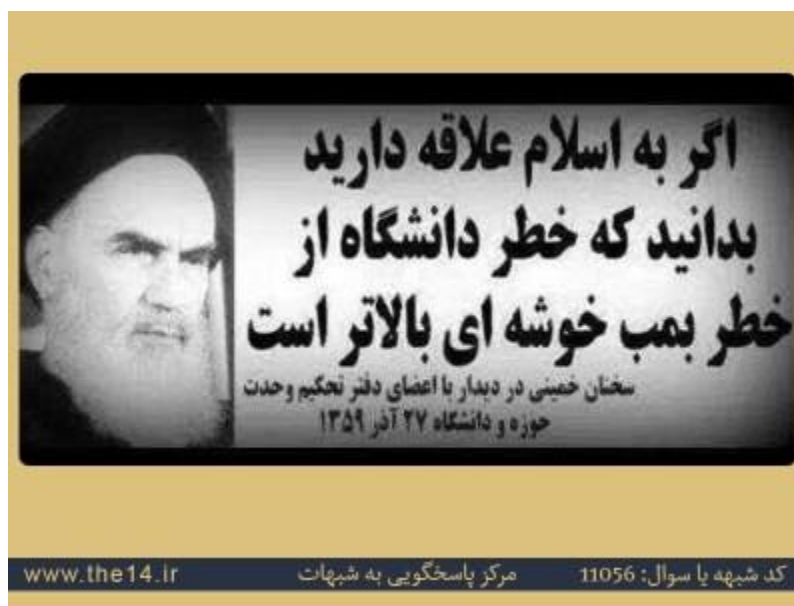
باری دیدم عجیب غزلی است، این غزل می فهماند که تدریس اسفار لازم و ترک آن در حکم «کفر سلوکی» است؛ و ثانیاً یا همان روز یا روز بعد [آقای بروجردی] آقای حاج احمد خادم خود را به منزل ما فرستادند و بدین گونه پیغام کرده بودند که ما در زمان جوانی در حوزه علمیه اصفهان نزد مرحوم جهانگیرخان [قشقایی، ۱۲۰۶-۱۲۸۹] اسفار می خواندیم ولی مخفیانه، چند نفر بودیم و خُفیتا به درس ایشان می رفتیم و اما درس اسفار علنی در حوزه رسمی به هیچ وجه صلاح نیست و باید ترک شود!

من در جواب گفتم: به آقای بروجردی از طرف من پیغام ببرید که این درسهای متعارف و رسمی را مانند فقه و اصول ما هم خوانده ایم و از عهده تدریس و تشکیل حوزه های درسی آن برخورداریم آمد و از دیگران کمبودی نداریم. من که از تبریز به قم آمده ام فقط و فقط برای تصحیح عقاید طلاب بر اساس حق و مبارزه با عقاید باطله مادیین و غیرهم می باشد. در آن زمان که حضرت آیت الله با چند نفر خُفیه به درس مرحوم جهانگیرخان می رفتند، طلاب و قاطبه مردم بحمدالله مؤمن و دارای عقیده پاک بودند، و نیازی به تشکیل حوزه های علنی اسفار نبود، ولی امروزه هر طلبه ای که وارد دروازه قم می شود با چند چمدان (جامه دان) پر از شبهات و اشکالات وارد می شود! و امروز باید به درد طلاب رسید و آنها را برای مبارزه با ماتریالیستها و مادیین بر اساس صحیح آماده کرد و فلسفه حقه اسلامی را بدانها آموخت و ما تدریس اسفار را ترک نمی کنیم. ولی در عین حال من آیت الله را حاکم شرع می دانم اگر حکم کنند بر ترک اسفار مسئله صورت دیگری به خود خواهد گرفت.

علامه فرمودند پس از این پیام آیت الله بروجردی دیگر به هیچ وجه متعرض ما نشدند و ما سالهای سال به تدریس فلسفه از شفا و اسفار و غیرهما مشغول بودیم. و هر وقت آیت الله برخوردی با ما داشتند بسیار احترام می گذاردند و یک روز یک جلد قرآن کریم که از بهترین و صحیح ترین طبعها بود به عنوان هدیه برای ما فرستادند.

نقل اول به لحاظ تاریخی دقیق تر است. نقل دوم حاوی سخنان آقای طباطبایی و به دلیل تفأل به حافظ لطیف تر است و در هر حال مسئله بی نیاز از شرح است.

بخش سوم. دانشگاه، خمینی و طباطبایی



این بخش شامل دو بحث به شرح ذیل است: آقای خمینی و دانشگاه اسلامی، و آقای طباطبایی و دانشگاه.

بحث اول. آقای خمینی و دانشگاه اسلامی

الف. آقای خمینی از ابتدا با تاسیس هرگونه مرکز اسلامی متجدد مخالفت کرده است و اینگونه مراکز آموزشی، پژوهشی و ترویجی اسلامی را توطئه دشمنان اسلام برای کنار زدن روحانیت و ترویج اسلام طاغوتی یا آمریکایی معرفی کرده است. به نظر ایشان متولی آموزش، پژوهش و ترویج اسلام منحصرأ حوزه های علمیه سنتی هستند. حتی اگر مراجع تقلیدی امثال مرحوم سیدکاظم شریعتمداری هم دارالتبلیغ اسلامی در قم تاسیس کنند این هم توطئه نظام شاهنشاهی است که نباید پا بگیرد. به مواضع و اظهارات آقایان میلانی و طباطبایی در این باره اشاره شد. (۱۱) آقای خمینی و پیروانش کوشش فراوان کردند تا دارالتبلیغ پا نگیرد البته آقای خمینی از اظهار نظر علنی در این زمینه خودداری کرده است. (۱۲) دارالتبلیغ از مهر ۱۳۴۴ شروع به تربیت مبلغین به روش جدید؛

آموزش زبانهای خارجی؛ مرکز مجزای آموزشی برای بانوان؛ ارتباط با مراکز شیعی غیرایرانی، مراکز اهل سنت، و مراکز دینی خارج از جهان اسلام؛ انتشار نخستین مجلات اسلامی به سبک جدید از قبیل درسهایی از مکتب اسلام، نسل جوان و پیام شادی کرد.

ب. اما مخالفت آقای خمینی با دانشگاه اسلامی رژیم شاه کاملاً علنی بود. به دو سخنرانی ایشان در این زمینه اشاره می‌کنم:

اولی سخنرانی مورخ ۲۶ فروردین ۱۳۴۳ در مسجد اعظم قم: «مگر می‌شود با دانشگاه اسلامی، اسلام را شکست داد. مگر ما می‌گذاریم شما «دانشگاه اسلامی» درست کنید. ما تفسیق می‌کنیم آنکه وارد بشود در آن دانشگاه؛ بین ملت از بین خواهد رفت. مگر اینها می‌توانند که اسلام و مسلمین و علمای اسلام را تحت وزارت فرهنگ قرار بدهند؟ غلط می‌کند آن وزارت فرهنگی که دخالت در امر دیانت و اسلام می‌کند. مگر ما می‌گذاریم این مطالب بشود. مگر خمینی بمیرد؛ نعوذ بالله مراجع اسلام هم خدای نخواستہ، از بین بروند. وقتی رفتیم ما دیگر تکلیفی نداریم، لکن ملت اسلام هست.» (۱۳)

دومی پیام کتبی به ملت ایران به مناسبت اربعین شهدای تبریز مورخ ۴ فروردین ۱۳۵۷ از نجف: «اخیراً باز زمزمه بسیار خطرناک دانشگاه اسلامی در مشهد مقدس آغاز شده است، غافل از آنکه اینها کوچکتر از آنند که بتوانند اسلام را با اسم اسلام بکوبند. ما همان طور که سابق گفتیم، کسانی که در این دانشگاه قلابی وارد شوند به ملت معرفی می‌کنیم و آنها را از اعضای رسمی سازمان امنیت قلابی بدتر و مضرت‌تر به اسلام و کشور اسلامی می‌دانیم، و ملت اسلام با آنها معامله معاند با اسلام خواهد کرد، و چنان آبروی آنها در جامعه ریخته می‌شود که نتوانند دم از اسلام شاه ساخته بزنند.» (۱۴)

موضع قاطع، آشتی ناپذیر و صریح آقای خمینی در مقابل دانشگاه اسلامی نیازی به شرح ندارد. هر که با چنین دانشگاهی همکاری کند از جانب ایشان تفسیق می‌شود و آبروی آنها چنان ریخته خواهد شد که نتوانند

در جامعه دم بزنند. این شیوه برخورد چند سال قبل با «باهتوهم» (جواز تهمت زدن به این دسته روحانیون) صادر شد. (۱۵)

مشخص نیست دانشگاه اسلامی مورد بحث چه فرقی با «دانشکده الهیات دانشگاه تهران» داشت. برخی یاران آقای خمینی از قبیل مرتضی مطهری از اواسط دهه سی استاد این دانشگاه بودند، و برخی دیگر از شاگردان ایشان هم فارغ التحصیل همین دانشکده بودند مانند سیدمحمد بهشتی، محمدجواد باهنر و محمد مفتاح. اساتید این دانشکده هم علی الاغلب دانش آموختگان حوزه های علمیه بودند در خدمات علمی و دینیشان نمی توان تردید کرد از قبیل: بدیع الزمان فروزانفر، سیدمحمدکاظم عصار، محمود شهابی، حسین علی راشد، محمدجواد مشکور، محی الدین الهی قمشه ای، سیدجلال الدین محدث ارموی، ابوالقاسم گرجی، و مهدی حائری یزدی.

ج. نگاه آقای خمینی به دانشگاه همواره بدبینانه بود. به عنوان نمونه به این سخنان مورخ ۱ اردیبهشت ۱۳۵۹ توجه کنید: «مقصود ما از اصلاح دانشگاهها چیست؟ ... آنچه که ما می خواهیم بگوییم این است که دانشگاههای ما، دانشگاههای وابسته است. دانشگاههای ما دانشگاههای استعماری است. دانشگاههای ما اشخاصی را که تربیت می کنند، تعلیم می کنند، اشخاصی هستند که غریزه هستند. معلمین بسیاری شان غریزه هستند و جوانهای ما را غریزه بار می آورند. ما می گوییم که در این پنجاه سال یا بیشتر که ما دانشگاه داریم، فرآورده های دانشگاه را برای ما عرضه دارید. ما می گوییم که دانشگاههای ما مانع از ترقی فرزندان این آب و خاک است. ما می گوییم که دانشگاه ما مبدل شده است به یک میدان جنگ تبلیغاتی. ما می گوییم که جوانهای ما اگر علم هم پیدا کردند تربیت ندارند. مربی به تربیت اسلامی نیستند. آنهایی که تحصیل می کنند، برای این است که یک ورقه ای به دست بیاورند و بروند و سربار ملت بشوند.... اساتیدی که در دانشگاههای ما هستند بسیاری از آنها در خدمت غریبند. جوانهای ما را شستشوی مغزی می دهند. جوانهای ما را تربیت فاسد می کنند.» (۱۶)

این همان سخنانی است که از آن واقعه تاسف بار انقلاب فرهنگی و تصفیه اساتید و دانشجویان دگراندیش درآمد. اشتباهی مطلقا غیرقابل توجیه که من و نسل من فریب این سخنان را خورد و بابت آن باید از همه آسیب

دیدگان این واقعه زشت عذرخواهی کرد. برنامه اسلامی کردن دانشگاهها را امروز می توانیم لمس کنیم: سیطره ایدئولوژی و تنگنظری بر دانشگاه. آیا دانشگاههای ایران قوی تر از قبل از انقلاب شده اند؟ به جرأت می توان گفت نه.

بحث دوم. آقای طباطبایی و دانشگاه

این بحث شامل سه قسمت به شرح ذیل است: ارتباط مستمر با دانشگاهیان نخبه، جایزه سلطنتی کتاب سال ۱۳۳۳، و دکترای افتخاری سال ۱۳۵۲.

الف. آقای طباطبایی اولاً از اساتید و ممتحنین دارالتبلیغ اسلامی بود برخی کتابهایش را هم برای نخستین بار انتشارات دارالتبلیغ منتشر کرد. اما ایشان در طول عمرش هرگز در هیچیک از دانشگاههای کشور قبل و بعد از انقلاب سمت آموزشی، پژوهشی یا اجرایی نداشت. به عبارت دیگر هرگز استاد دانشگاه یا رئیس دانشکده و دانشگاه نبود. اما برخلاف آقای خمینی ایشان، روابط بسیار حسنه ای با اساتید دانشگاه داشت. از اواخر دهه سی جمعی از اساتید دانشگاههای تهران در معیت هانری کربن استاد دانشگاه سوربن حدود چهار پنج ماه سال (یک هفته در میان) با ایشان مذاکره علمی داشتند که تا سال ۱۳۵۵ ادامه داشته است. این جلسات پربار در غیاب کربن با محوریت آقای طباطبایی از اواخر دهه سی تا آذر ۱۳۵۷ ماهی دو بار در تهران غالباً در منزل سیداحمد ذوالمجد طباطبایی تشکیل می شده است. پای ثابت این جلسات علاوه بر مرتضی مطهری، سیدحسین نصر و داریوش شایگان و برخی وکلای دادگستری از قبیل ذوالمجد و عیسی سپهبندی بوده اند. هیچ شخصیت حوزوی را سراغ ندارم که اساتید دانشگاه این گونه از محضر وی استفاده کرده باشند.

در زمان بازنشستگی سیدمحمدکاظم عصار (۱۳۵۳-۱۲۶۳) از دانشکده الهیات (معقول و منقول سابق) آقای طباطبایی سیدمرتضی جزایری یکی از شاگردانش را در مهر ۱۳۴۰ کتبا به عنوان جانشین آقای عصار به اولیاء دانشگاه تهران معرفی کرد. (۱۷) در روابط حسنه آقای طباطبایی با دانشگاه و دانشگاهیان تردیدی نیست.

ب. در نخستین دوره جایزه سلطنتی کتاب سال ۱۳۳۳ در حوزه فلسفه اسلامی دو جلد نخست کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم آقای طباطبایی (با مقدمه پاورقی های مرتضی مطهری) (۱۸) کتاب سال شناخته شد. این جوایز در اوایل فروردین هر سال توسط شاه به نویسندگان برگزیده اهدا می شد. به نظر نمی رسد آقای طباطبایی در جلسه مذکور شرکت کرده باشد، هرچند خبری هم از عدم دریافت جایزه مذکور در دست نیست. (۱۹)

ج. روزنامه اطلاعات، یکشنبه ۲۶ اسفند ۱۳۵۲، شماره ۱۴۳۵۷، صفحه ۷ در گزارشی با عنوان «مراسم اعطای درجه دکتری به ایران شناسان در دانشگاه تهران: بزرگداشت خارجیانی که ایران را به ما شناساندند» اسامی دانشمندانی که منشور دکترای افتخاری را حضورا دریافت کرده اند ذکر شده است. (۲۰) در این خبر ضمنا آمده است: «منشور دکترای افتخاری استاد علامه حاج آقا رحیم ارباب و استاد علامه سیدمحمدحسین طباطبایی طی مراسم دیگری اهدا خواهد شد.» (۲۱) آیا مراسم دیگری برای این دو عالم برگزار شده یا منشور دکترای افتخار در منزل هریک از دو دانشمند مذکور به آنها اهدا شده است؟ اطلاعات من کافی نیست. به روایت سیدمصطفی محقق داماد به توصیه مرتضی مطهری، آقای طباطبایی به سفر رفته بود تا منشور دکترای افتخاری را دریافت نکند. (۲۲) جالب اینجاست که در [تقویم دانشگاه تهران](#) که به صورت آنلاین قابل دسترسی است، اسم این دو نفر به چشم نمی خورد. تنظیم کنندگان تقویم از ترس نیروهای فشار اطلاعات تاریخی را حذف کرده اند! هرچند در فهرست دکترای افتخاری قبل و بعد از انقلاب که نسخه ای از آن نزد من است اسم این دو نفر به چشم می خورد.

بخش چهارم. خانه روبروی مدرسه حجتیه



آنچه از این خانه می دانیم این است که اولاً خانه در دهه چهل و اوایل دهه پنجاه ملک محضری آقای خمینی بوده است. ثانیاً آقای طباطبایی بعد از فوت همسرش در بهار سال ۱۳۴۴، در تابستان ۱۳۴۴ تا اواخر زمستان ۱۳۴۵ مستاجر آقای خمینی در این خانه بوده است و به اتفاق پسرش سیدعبدالباقی و عروسش نجمه حائری یزدی در این خانه زندگی می کرده است. ثالثاً مستاجر به دلیل تنگدستی چند ماهی نمی تواند مال الاجاره را بپردازد و در دهم اسفند ۱۳۴۵ با فشار محمدحسن اعرابی نماینده مالک با اعلام عدم رضایت مالک، مستاجر با عجله خانه را تخلیه می کند. آنچه در بحث مهم است علت واقعی فشار مالک برای تخلیه خانه در فصل زمستان است که در بخش بعدی می آید. این بخش شامل دو بحث است: اطلاعاتی از خانه در صحیفه امام و تحلیل نامه های صحیفه امام و مقایسه آن با ادعاهای کتاب گذر ایام در خاطرات دختر امام.

بحث اول. اطلاعاتی از خانه در صحیفه امام

در حد اطلاع من حداقل هشت نامه در این زمینه در جلد دوم صحیفه امام آمده است که به ترتیب تاریخ قسمتهای مرتبط آنها نقل می شود. هفت نامه نخست خطاب به سیداحمد خمینی است و آخری خطاب به محمدحسن اعرابی دامادش. تاریخ نامه ها آذر ۱۳۴۹ تا آذر ۱۳۵۰ است.

نامه اول: «۵ آذر ۱۳۴۹. عروسی را تبریک می گویم. امید است ان شاء الله با سلامت و سعادت مقرون باشید. به شماها دعا می کنم. از اینکه من راجع به منزل چیزی گفتم گله کرده اید، حق با شما است ولی من چون از شماها توقع دارم که همیشه ملاحظه جهات را بکنید، گاهی از روی ناراحتی اگر چیزی بر خلاف صلاح گفته شده است، باید پدر پیر را ببخشید. آنجا را به دست طلاب بدهید هر طور صلاح می دانید.» (۲۳)

نامه دوم: «۲ بهمن ۱۳۴۹. از کتابخانه چیزی ننوشته اید. نمی دانم به چه حال است. هر چه زودتر تحویل اهل علم دهید و این جانب را مطلع کنید.» (۲۴)

نامه سوم: «۱۷ بهمن ۱۳۴۹. راجع به کتابخانه، چون من از وضع ساختمان آنجا اطلاع نداشتم نوشتم اگر می شود حجراتی برای طلاب زیاد شود؛ اگر مناسب نیست اختصاص دهید به همان معیلهای و شما مختارید در این امر.» پاورقی احمد خمینی: «اولین پیشنهاد من این بود که در کتابخانه چون اتاقهای بزرگ به تعداد هشت عدد داشت، هر اتاق به یک خانواده معیل داده شود. امام ابتدا با این طرح مخالفت کردند؛ وضع کتابخانه را برای ایشان شرح دادم، ایشان با این نظر موافقت کردند.» (۲۵)

نامه چهارم: «۳۰ فروردین ۱۳۵۰. مطلبی که باید تذکر بدهم آن است که ممکن است آقای [محمد] صدوقی یزدی بیایند قم و بخواهند کتابخانه را خریداری کنند و مدرسه بنا کنند. اگر آمدند و خواستند، آنجا را تحت اختیار ایشان درآورید که این جانب از این جهت آسوده خاطر شوم.» (۲۶)

نامه پنجم: «۱۶ تیر ۱۳۵۰. احمد عزیزم. مرقوم بی‌تاریخ شما رسید. من نمی‌دانم چرا به این زودی از آخوندهای بی‌بند و بار شدی! پس از این، اول فوق‌نامه را تاریخ بگذار، بعد شروع کن. راجع به منزل، وکالت برای آقای [محمدحسن] اعرابی [همسر فهیمه مصطفوی دختر آقای خمینی] فرستادم. منزل را باید به قیمت عادله تقویم کنند و وجه را دریافت نمایند و قباله بدهند. در دریافت وجه، آقای اعرابی هر نحو صلاح دیدند عمل کنند؛ یعنی اگر آقای [محمد] صدوقی [یزدی] به وعده مدت کم تقاضا کردند یا چک دادند به موعده کم، مانع ندارد. در هر صورت امر با آقای اعرابی است و وجه دریافتی را باید به نجف بفرستند. این کاغذ را به آقای اعرابی نشان دهید که عمل کنند.» (۲۷)

نامه ششم: «[زمان: نیمه دوم تیر تا دهه اول آبان ۱۳۵۰] احمد عزیز ... نمی‌دانم چه شده است در کتابخانه رفته‌اید. آیا طلبه‌ها نبوده‌اند، یا آنها را خارج کردید؟ مرقوم دارید. خیلی بعید به نظر می‌رسد که به آنها پیشنهاد تخلیه کرده باشید. در هر صورت آنجا باید طلبه‌ها باشند و شماها منزل پیدا کنید و خارج شوید و این امر را تکرار نکنید.» پاورقی احمد خمینی: «به حضرت امام گزارش دروغ داده بودند که من طلبه‌ها را خارج کرده‌ام. ایشان چون با روحیه من آشنا بودند این گزارش را قبول نکردند و با دیده تردید در نامه ذکر کرده‌اند. اصل ماجرا دروغ بود و یک لحظه من در کتابخانه زندگی نکردم. کتابخانه امام در قم روبروی مدرسه حجتیه بود که ساواک با حمله به آنجا تمام کتابها را به یغما برد و آن را تعطیل کرد. بعداً حدود دوازده طلبه را به آنجا آوردیم. امام کتابخانه را فروختند و آنجا تبدیل به درمانگاهی با نام عترت قرآن (و یا قرآن و عترت) شد که هنوز هم هست.» (۲۸)

نامه هفتم: «۱۰ آبان ۱۳۵۰. آقای احمد - ایده الله تعالی - مرقوم شما و آقای اعرابی واصل شد. راجع به منزل، اگر به این قیمت آقای [محمد] صدوقی [یزدی] حاضر هستند مقدم هستند، و الاً فروش برود. ضمناً آقای [شیخ مهدی] حائری تهرانی هم نوشته‌اند برای مدرسه حقانی؛ اگر به این قیمت آنها هم می‌خرند و برای آقای [محمدحسن] اعرابی [داماد آقای خمینی] اشکالی ندارد به آنها بدهند. در هر صورت عمده آقای صدوقی است، به ایشان اطلاع داده شود؛ اگر می‌خرند و همان طور که آن مشتری پول می‌دهد می‌دهند، به ایشان بدهند و الاً

هر طور می‌خواهند عمل کنند و هر چه زودتر بهتر است.» پاورقی احمد خمینی: «منظور، همان منزلی است که در باره آن به حضرت امام گزارش داده بودند که «احمد طلاب را اخراج کرده و خود در آن ساکن شده است!» البته با روحیه‌ای که امام از فرزندشان سراغ داشته قبول نکرده بودند و واقعاً اصل و اساس دروغ بود.» پاورقی ۲: «با وجودی که حضرت امام شدیداً به شهید محراب حضرت آیت الله صدوقی علاقه‌مند بودند، چون این منزل سهم امام بود، از این نظر بین شهید صدوقی و بقیه فرقی قائل نبودند و در فروش آنجا عجله داشتند.» (۲۹)

نامه هشتم: «۷ آذر ۱۳۵۰. خدمت جناب آقای [محمدحسن] اعرابی - دام عمره - مرقوم شریف مورخ ۲۹ شهر صیام [ماه رمضان] واصل شد، از مضمونش مطلع شدم، معلوم می‌شود آقایان، چه آقای [محمد] صدوقی [یزدی] و چه آقای [مهدی] حائری [تهرانی] به نحوی که دیگران خریداری می‌کنند، حاضر نیستند. لهذا جنابعالی، بدون معطلی منزل را به همان نحو که قولنامه داده‌اید بفروشید. برای این جانب بیش از این معطل کردن روا نیست. در هر صورت معامله را تمام کنید و وجه آن را به وسیله آقای [محمدتقی] دیبایی [از تجار تهران] برای آقای [انصرالله] خلخالی [مسئول امور مالی آقای خمینی در نجف] بفرستید؛ چون امیدی به زندگانی نیست، به اقساط نمی‌توانم بفروشم. ثانیاً مراجعه نفرمایید و معامله را تمام نمایید.» (۳۰)

بحث دوم. تحلیل نامه های صحیفه امام و مقایسه آن با گذر ایام در خاطرات دختر امام

الف. تحلیل نامه ها: اهتمام آقای خمینی به جزئیات امور اقتصادی خانواده و دفترش حائز توجه است. احتیاط شدید ایشان در تمایز اموال شخصی و اموال عمومی خصوصاً وجوهات شرعیه شایسته تقدیر است. این خانه موقعیت جذابی در مرکز شهر داشته است. از این نامه ها مشخص می‌شود که فرزند کوچکتر خانواده که در آن زمان جوانی بیست و چهار پنج ساله است نیم نگاهی به خانه دارد. نظر مالک خانه این است که خانه کتابخانه باشد یا در اختیار طلابی که ازدواج کرده اند قرار داده شود و خانواده ایشان از آن استفاده شخصی نکند. در نیمه اول سال پنجاه اخباری که به آقای خمینی رسیده استفاده شخصی پسرش احمد از آن خانه است که البته احمد تکذیب کرده است.

از اوایل سال ۵۰ آقای خمینی تصمیم به فروش خانه می گیرد. مشتری‌های خانه محمد صدوقی یزدی برای مدرسه علمیه، مهدی حائری تهرانی برای مدرسه حقانی و نماینده درمانگاه قرآن و عترت برای الحاق به درمانگاه هستند. آقای خمینی و کالت فروش خانه را به محمدحسن اعرابی دامادش داده است. اولویت با صدوقی بوده است که در مزایده درمانگاه قرآن و عترت پیروز می شود. در پاورقی آمده که خانه سهم امام است و در نامه آخر آقای خمینی که آن زمان شصت و نه ساله است نوشته چون امیدی به زندگانی نیست به اقساط نمی فروشد و سریعاً فروخته شود و بهایش برای مسئول دفتر مالیش در نجف ارسال شود. بالاخره خانه در اواخر پائیز ۱۳۵۰ به فروش رفته است. این وقایع دقیقاً پنج سال بعد از اخراج آقای طباطبایی از خانه اتفاق افتاده است.

ب. مقایسه گذر ایام در خاطرات دختر امام با نامه های صحیفه امام: مقایسه مفاد نامه های فوق با کتاب خاطرات سرکار خانم فریده مصطفوی (اعرابی) دختر آقای خمینی نشان می دهد که کتاب خاطرات مذکور به لحاظ تقدم و تاخر زمانی مشوش است. بر اساس این کتاب «در سال ۱۳۴۳ فردی این ملک را به قیمت نود هزار تومان به آقا [خمینی] فروختند و به نام ایشان سند زدند.... بعد از آنکه آقا تبعید و به ترکیه فرستاده شدند، گفتند که این ملک سهم امام و سادات (خمس) است و خواستار آن شدند تا ملک به کتابخانه تبدیل شود.» (۳۱) در کتاب مذکور سکونت آقای طباطبایی متاخر بر کتابخانه شدن خانه است. این عبارت هم کاملاً با نامه های پدرش در صحیفه امام در تعارض است: «مقاومت علامه طباطبایی برای تخلیه خانه مدتی به طول انجامید و آقا نگران این مطلب بودند که اگر فوت کنند این خانه به نام ایشان می ماند و به ورثه می رسد در حالی که متعلق به ایشان نیست.» (۳۲)

به علاوه نکاتی که در کتاب مذکور درباره توصیه آقا شیخ مرتضی حائری درباره انتقال خانه به دامادش سیدمصطفی خمینی که همراه پدرش در نجف بوده یا انتقال به آقای طباطبایی با کلیه شواهد موجود ناسازگار است. آقای طباطبایی از تابستان ۱۳۴۴ تا اواخر زمستان ۱۳۴۵ مستاجر خانه بوده، که با فشار اعرابی نماینده مالک در زمستان از خانه بیرون انداخته می شود، از اواخر زمستان ۱۳۴۵ خانه تبدیل به کتابخانه می شود که

کتابها توسط ساواک غارت می شود، بعد خانه در اختیار احمد خمینی بوده که برخی جزئیاتش در نامه ذکر شده و او ادعا دارد خانه را در اختیار دوازده نفر از طلاب قرار داده است، بالاخره چون آقای خمینی از استفاده شخصی فرزندش از این خانه که از وجوهات شرعی بوده نگرانی داشته از اوایل بهار سال ۱۳۵۰ تصمیم به فروش فوری خانه را می گیرد.

برخلاف نوشته خانم فریده مصطفوی فروش این خانه کمترین ارتباطی با آقای طباطبایی نداشته، چرا ایشان پنج سال قبل از آن از خانه بیرون انداخته شده بود. متأسفانه نویسندگان این کتاب خاطرات یا ناشر آن که دفتر تنظیم و نشر آثار امام خمینی است به خود زحمت نداده اند مفاد آن را با صحیفه امام راست آزمایی کنند و با آبروی شخصیت‌های منزهی مثل مرحومان شیخ مرتضی حائری یزدی و آقای طباطبایی، و حتی برادر خودشان سیدمصطفی خمینی بازی کرده اند. در هر صورت کتاب خاطرات مذکور کم اعتبارترین روایت موجود درباره خانه روبری مدرسه حجتیه در ارتباط با آقای طباطبایی است.

بخش پنجم. آخوند اوقافی!



این بخش شامل دو بحث به شرح ذیل است: نقد و بررسی علل سه‌گانه تخلیه سریع خانه استیجاری، و اخراج آخوند اوقافی از خانه استیجاری.

بحث اول. نقد و بررسی علل سه‌گانه تخلیه سریع خانه استیجاری

الف. علت ظاهری فشار آقای خمینی بر مستأجرش آقای طباطبایی برای تخلیه خانه روبروی مدرسه حجتیه در اواخر زمستان ۱۳۴۵ تنگدستی مستاجر در عدم پرداخت دو سه قسط مال الاجاره است. و مطابق روایت سرکار خانم نجمه سادات طباطبایی (دختر آقای طباطبایی و همسر علی قدوسی) «بعد از گزارش اعرابی به امام که علامه طباطبایی ملک بسیاری دارد، امام پیغام دادند اگر شما می‌خواهید بنشینید من از سهم امام اجاره بدهم، اما پدرم چون از سهم امام استفاده نمی‌کردند، گفتند ما در خانه‌ای که سهم امام باشد نمی‌نشینیم و بنابراین از آنجا رفتند.» (۳۴) البته این بانوی محترم در سال ۱۳۳۳ ازدواج کرده و در نتیجه از اینکه پدرش چند قسط مال الاجاره را به علت تنگدستی نتوانسته پرداخت کند بی اطلاع بوده است. به گفته سیدعبدالباقی طباطبایی برادر ایشان «تا زمان اصلاحات ارضی زندگی علامه از محل درآمد املاک موروثی تامین می شد، ولی بعد از اصلاحات ارضی درآمد ملکی قطع شد و علامه زندگی خانواده را از طریق حق التحریر اداره می کردند.» در هر صورت اینکه آقای طباطبایی اولاً حتی در شرایط اضطراری از وجوهات شرعیه استفاده نمی کرده ثانیاً به محض اطلاع از عدم رضایت مالک خانه استیجاری را تخلیه می کند سازگار با شواهد و قرائن موجود است.

ب. زمینه قضیه دلچرکی قدیمی مالک نسبت به مستاجر به واسطه تعطیل شدن درس فلسفه اش برای همیشه به دلیل شروع به تدریس فلسفه مستاجر در نیمه دوم دهه بیست بوده است. به روایت خود آقای طباطبایی: «سی و دو سال پیش [سال ۱۳۲۵] از تبریز به قم پناهنده شدیم. اوضاع آنجا خراب بود، بدین خاطر به قم آمدم. بعد بنابراین شد که در قم بمانم. تدریس درس حکمت (فلسفه) را شروع کردم. غیر از بنده در قم آقای خمینی بودند که درس فلسفه ای داشتند و چند نفری از آقایان در درس ایشان شرکت می کردند. ایشان اسفار درس می

دادند. بعد آن آقایان درس ایشان را ترک کردند و به حوزه درس ما منتقل شدند و شروع به تحصیل کردند. سالها این درس ادامه داشت.» (۳۵)

ج. اما اینکه در روایت دکتر محمد صادقی تهرانی و نیز روایت خانم نجمه حائری یزدی وجه فشار بر آقای طباطبایی استاد دانشگاه شدن آقای طباطبایی ذکر شده است، با اینکه صدورش از آقای خمینی محتمل است و کاملاً با بدبینی مفرط ایشان به دانشگاه سازگار است اما انتساب آقای طباطبایی به چنین نسبتی در نیمه دوم سال ۱۳۴۵ تا کنون بر من مجهول است. قضایای دکترای افتخاری و پیشنهاد ریاست دانشگاه اسلامی که ایشان نپذیرفته هر دو متعلق به سال ۱۳۵۳ است یعنی هشت سال بعد از تخلیه خانه استیجاری. اگر مراد ایشان روابط حسنه دانشگاهیانی همانند هانری کربن و سیدحسین نصر با آقای طباطبایی بوده باشد، این روابط از سال ۱۳۳۸ برقرار بود و تازگی نداشته تا در نیمه دوم سال ۱۳۴۵ به آن تمسک شود. در هر صورت وجه اتهام آقای طباطبایی به استاد دانشگاه مجهول است، به علاوه اینکه حتی اگر این نسبت صحت هم داشته باشد هیچ دلیل شرعی، اخلاقی و حتی عرفی بر قباحت استاد دانشگاه شدن وجود ندارد. به هر حال جزء العله اخیر علت تامه نمی توانسته اتهام خلاف واقع «استاد دانشگاه شدن» آقای طباطبایی بوده باشد.

بحث دوم. اخراج آخوند اوقافی از خانه استیجاری



گفته می شود انتشار مقاله ای به نام آقای طباطبایی در مجله سازمان اوقاف در شهریور ۱۳۴۵ علت تصمیم عجولانه آقای خمینی برای اخراج مستاجرش در زمستان آن سال از خانه ملکیش بوده است. چون آقای خمینی به تازگی همکاری روحانیون را با سازمان اوقاف تحریم کرده بود، و بعد از انتشار این مقاله به داماد خود دستور می دهد در اسرع وقت این «آخوند اوقافی» را از خانه استیجاری بیرون بپندارد.

تمسک به احتمال فوق مبتنی بر اثبات چند مقدمه است: مقدمه اول: فتوای آقای خمینی مبنی بر همکاری روحانیون با سازمان اوقاف در آن زمان منتشر شده و به گوش همگان رسیده است. مقدمه دوم: عمل به این فتوی نه فقط بر مقلدان ایشان بلکه بر همگان حتی دیگر فقها و مجتهدان شرعا واجب بوده است. مقدمه سوم: آقای طباطبایی مقاله ای برای مجله اوقاف نوشته و ارسال کرده است. مقدمه چهارم: علت اخراج آقای طباطبایی از خانه استیجاری روبروی مدرسه حجتیه انتشار مقاله وی در مجله اوقاف بوده است. مقدمات چهارگانه را جداگانه تحلیل انتقادی می کنم.

مقدمه اول آقای خمینی برای نخستین بار در کتاب امر به معروف و نهی از منکر تحریر الوسیله در بحث شرایط وجوب امر به معروف و نهی از منکر، شرط چهارم (در انکار آن مفسده ای نباشد) در مسائل ۱۳ تا ۱۹ نکاتی درباره سازمان اوقاف حکومتهای جور ذکر کرده است از جمله «مسئله ۱۳- برای طلاب علوم دینی داخل شدن در مؤسساتی که دولت، آن ها را به نام مؤسسه دینی درست کرده، مانند مدارس قدیمی که دولت آن ها را در اختیار گرفته و برای طلاب آن ها از اوقاف مستمری می دهد جایز نیست و گرفتن مستمری آن ها جایز نمی باشد؛ چه از صندوق مشترک (خزانه دولت) باشد یا از موقوفه خود مدرسه یا از غیر آن ها؛ به خاطر ترس از مفسده بزرگی که از آن بر اسلام وارد می شود.»

و «مسأله ۱۶- اگر قرائنی باشد که تأسیس یک مؤسسه دینی و یا پرداختن هزینه آن ولو با چند واسطه از طرف دولت ظالم است، تصدی آن برای عالم جایز نیست. و برای طلاب علوم نه داخل شدن در آن جایز است و نه گرفتن مستمری آن، بلکه اگر احتمال مورد اعتنا داده شود، لازم است از آن اجتناب شود؛ زیرا مورد احتمال از

مواردی است که در شرع مقدس اهمیت دارد، پس در مانند آن، احتیاط واجب است.» (۳۶) فرض می کنیم نوشتن مقاله در مجله اوقاف از مصادیق فتوای فوق باشد.

اما جلد اول تحریرالوسیله چه زمانی منتشر شده است؟ تاریخ دقیق تدوین جلد اول و جلد دوم و نیز تاریخ انتشار دو نوبت نخست تحریرالوسیله در نجف مشخص نیست. آنچه مشخص است جلد اول در بورسای ترکیه تدوین شده است یعنی حوالی مهر ۱۳۴۴، جلد دوم در نجف تدوین شده است، ظاهراً قبل از سال ۱۳۴۹. نوبت اول انتشار در نجف نیز ظاهراً اوایل دهه پنجاه و نوبت دوم انتشار قبل از ۱۳۵۷ است. جالب اینجاست که در مقدمه تحقیق کتاب طبع مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی درباره هیچ یک از این مشخصات مهم تحقیق نشده است! صرفاً این چند سطر به قلم خود آقای خمینی در ابتدای جلد اول آمده که تاریخ شروع تدوین کتاب اواخر جمادی الثانیه سال ۱۳۸۴ ق [حوالی ۱۳ آبان ۱۳۴۳ ش] در بورسای ترکیه است، و تکمیل کتاب بعد از انتقال ایشان به حوزه نجف بوده است. دست نویس ایشان نیز مفقود است. (۳۷) بنابراین در شهریور ۱۳۴۵ هنوز جلد اول تحریرالوسیله حاوی فتوای مذکور منتشر نشده بود تا برای کسی تکلیفی ایجاد کند!

مقدمه دوم بر فرض انتشار فتوای مذکور این فتوا فقط بر مقلدان آقای خمینی شرعاً واجب بوده است. هیچ دلیل شرعی در دست نیست که فتوای فقیهی برای فقها و مجتهدان دیگر تکلیفی ایجاد کند، خصوصاً اگر مبانی آن فقها و مجتهدان با مبانی فقیه مفتی متفاوت بوده باشد. آقای طباطبائی مجتهدی در عرض آقای خمینی بوده است و به فتوا و تشخیص خود عمل می کرده است و فتوای آقای خمینی شرعاً هیچ تکلیفی برای ایشان ایجاد نمی کرده است.

مقدمه سوم: آقای طباطبائی هرگز مقاله ای برای مجله اوقاف ننوشت و برای آن مجله ارسال نکرده است. مقاله ای با عنوان «کیفیت پیدایش و نشو و نماي شیعه» به قلم سید محمد حسین طباطبائی در مجله معارف اسلامی (سازمان اوقاف) - شماره ۱، شهریور ۱۳۴۵، ص ۱۵-۱۰ منتشر شده است. (۳۸) در ابتدای این مقاله آمده است: «این مقاله فصلی است از کتاب شیعه در اسلام بقلم استاد سید محمد حسین طباطبائی که بزودی بزبان

فارسی و انگلیسی (ترجمه دکتر سیدحسین نصر) انتشار خواهد یافت.» نویسندگان شماره اول عبارتند از: سیدمحمدکاظم عصار، سیدابوالحسن رفیعی قزوینی، سیدحسین نصر، ابوالحسن شعرانی، محمدجواد مشکور، محمود نجم آبادی، یحیی نوری، عبدالحسین سپنتا، روح الله شریف زاده، احمد آرام. در شماره دوم علاوه بر نویسندگان پیشین سیدصدرالدین بلاغی، محمدتقی دانش پژوه، ابراهیم وحید دامغانی، و در شماره سوم سیدجلال الدین آشتیانی، آن ماری شیمل، و مظفر بختیار دیده می شود. سطح علمی مجله یکی از بالاترین مجلات در حوزه علوم اسلامی در تاریخ ایران قبل و بعد از انقلاب است و به ندرت این همه چهره تراز اول علمی در کمتر مجله ای دیده می شود. در مجله تنها چند صفحه به اخبار سازمان اوقاف اختصاص دارد و دیگر بخشهای مجله حتی مقدمه آن کمترین ارتباطی با سازمان مذکور ندارد. آقای طباطبایی هم جز در شماره اول هیچ مطلبی در این مجله ندارد. در نتیجه یقیناً آقای طباطبایی مقاله ای برای این مجله ننوشته و نفرستاده است و درج بخشی از کتابی به قلم ایشان در مجله مذکور توسط دکتر نصر هیچ مسئولیت شرعی و اخلاقی برای ایشان ایجاد نمی کند تا در زمره همکاران سازمان اوقاف محسوب شود.

مقدمه چهارم: اما اینکه علت اخراج آقای طباطبایی از خانه استیجاری روبروی مدرسه حجتیه انتشار مقاله وی در مجله اوقاف بوده است، این قول را یکی از مدرسین جوان درس خارج که اسمش به درخواست خودش نزد من محفوظ است نقل کرده که انتشار این مقاله در مجله اوقاف به اطلاع آقای خمینی می رسد. ایشان هم با توجه به حساسیتی که نسبت به آخوندهای اوقافی داشته به دامادش محمدحسن اعرابی امر می کند که فوراً عذر این آخوند اوقافی را از خانه اش بخواهد. دو نفر از شاگردان مشترک این دو عالم یعنی مرحومان یحیی انصاری شیرازی و ابراهیم امینی از این امر مطلع می شوند و به آقای خمینی اطلاع می دهند که این مقاله بخشی از کتاب در دست انتشار و ترجمه «تشیع در اسلام» است، و دکتر نصر آن را در مجله مذکور منتشر کرده است و آقای طباطبایی هرگز آن را برای درج در این مجله ننوشته و هرگز آن را برای این مجله ارسال نکرده بود. پیام آنها یا دیر به آقای خمینی می رسد یا باعث تغییر نظر آقای خمینی نمی شود. در هر حال ایشان نظر مساعدی نسبت

به آقای طباطبایی نداشته و مالک بر ملک خود ولایت مطلقه دارد و برای اخراج مستاجر لازم نیست به کسی توضیح بدهد! (۳۹)

بخش ششم. واکنش آقای طباطبایی به ترور مرتضی مطهری



این بخش متکفل واکنش آقای طباطبایی به ترور شاخص ترین شاگردش مرتضی مطهری در سال ۱۳۵۸ است و شامل سه بحث به شرح ذیل است: عدم ذکر شهید در پیام کتبی، سانسور مصاحبه رادیوتلوویزیونی، اولین شهید بعد از پیروزی انقلاب، اسلام است.

بحث اول. عدم ذکر شهید در پیام کتبی

در این بحث ابتدا متن کامل پیام کتبی آقای طباطبایی را ذکر می کنم:

الف. متن کامل پیام کتبی: «بسمه تعالی. به یاد یک شخصیت علمی و فلسفی که با درگذشت خود دنیایی را غرق اسف و جهان فضل و دانش را با از میان رفتن خود عزادار نمود. مرحوم مغفور مطهری که دانشمندی بود

متفکر و محقق، دارای هوشی سرشار و فکری روشن و ذهنی واقع‌بین، تألیفاتی که از خود به یادگار گذاشته و تحقیقاتی که در اطراف مقاصد علمی و برهانی نگاشته و در لابلای کتابهایش به چشم می‌خورد، اعجاب‌آور است.

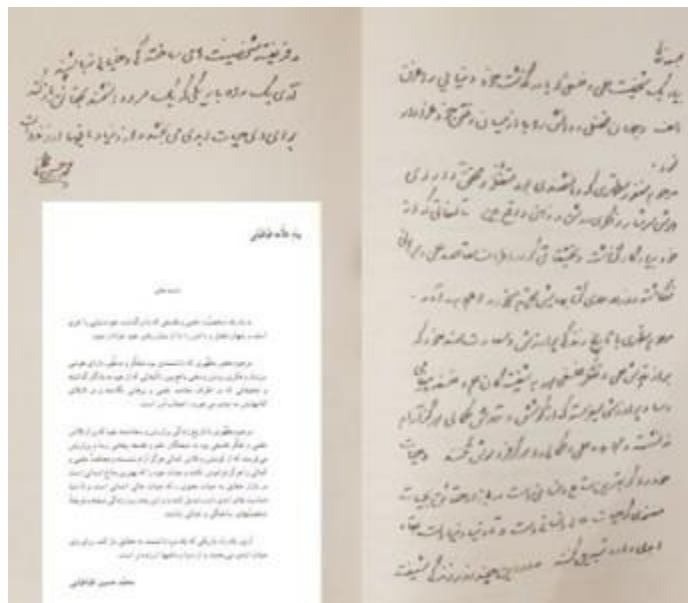
مرحوم مطهری با تاریخ زندگی پرارزش و سعادت‌مند خود که پر از تلاش علمی و تفکر فلسفی بود به شیفتگان علم و فلسفه پیغامی رسا و پرارزش می‌فرستد که از کوشش و تلاش کمالی هرگز آرام ننشسته و مجاهده علمی و کمالی را هرگز فراموش نکنند و حیات خود را که بهترین متاع انسانی است در بازار حقایق به حیات معنوی - که حیات عالی انسانی است و تا دنیا دنیاست بقای ابدی دارد - تبدیل کنند و در این چند روز زندگی شیفته و فریفته شخصیت‌های ساختگی و خیالی نباشند. آری، یک راه باریکی که یک مرد دانشمند به حقایق باز کند، برای وی حیات ابدی می‌بخشد و از دنیا و مافیها ارزنده‌تر است. محمدحسین طباطبایی» (۴۰)

ب. تحلیل محتوای پیام: آقای طباطبایی در این پیام مطلقاً از واژه شهید و شهادت استفاده نکرده است، یک بار از فقدان وی به درگذشت و یک‌بار از وی به عنوان مرحوم و بار دیگر به عنوان مرحوم مغفور یاد کرده است. ایشان صرفاً بر دانش شاگردش تأکید کرده است که از او با عبارات شخصیت علمی و فلسفی، دانشمندی متفکر و محقق، دارای هوشی سرشار و فکری روشن و ذهنی واقع‌بین، با زندگی پرارزش و سعادت‌مند خود که پر از تلاش علمی و تفکر فلسفی بود، مرد دانشمند یاد کرده است.

آقای طباطبایی مهمترین فضیلت در زندگی شاگردش مجاهده علمی و کمالی دانست و او را طالب حیات معنوی معرفی کرد. عبارت انتهایی پیام قابل توجه است: یک راه باریکی که یک مرد دانشمند به حقایق باز کند، برای وی حیات ابدی می‌بخشد و از دنیا و مافیها ارزنده‌تر است. این همان «مداد العلماء افضل من دماء الشهداء» (۴۱) (مداد دانشمندان بر خون شهیدان برتری دارد) است. کانه برای آقای طباطبایی مجاهدت علمی دانشمندان به قدری متعالی است که خون شهدا به گرد پایش هم نمی‌رسد. او اهمیت مطهری را مراتب علمیش دانسته نه در نحوه از دنیا رفتنش، لذا آن را اصلاً شایسته پرداختن ولو یک کلمه هم ندانسته است. و این عبارت تنبیهی:

«در این چند روز زندگی شیفته و فریفته شخصیت‌های ساختگی و خیالی نباشند» این شخصیت‌های ساختگی و خیالی چه کسانی هستند؟ سیاستمداران و انقلابیون تهی از اخلاق و معنویت نیستند؟!

ج. پرسش از چرایی نادیده گرفتن این پیام: این پیام فاقد تاریخ است. در چه تاریخی نوشته شده است؟ سال ۱۳۵۸ یا در سالگرد اول ۱۳۵۹ یا سالگرد دوم ۱۳۶۰؟ این پیام ظاهراً برای نخستین بار در جلد اول یادنامه استاد شهید مطهری که توسط نظام منتشر شده است آمده است (۴۲) اما با کمال تعجب پیامی با این اهمیت در ابتدای کتاب در زمره دیگر پیام‌های بزرگان (۴۳) درج نشده، بلکه در متن کتاب قبل از ترجمه رساله ایشان «حیات پس از مرگ» و بعد از مقدمه گردآورنده بر آن آورده شده است، (۴۴) و از آن عجیب‌تر نشانی آن در فهرست کتاب هم آورده نشده است! پیام مذکور در یادنامه اسم هم ندارد، گردآورنده محترم توضیح نداده این متن چیست، از کجا آمده و چرا اینجا و نه اول کتاب درج شده است. (۴۵) چرا پیام کتبی آقای طباطبایی به حاشیه رانده شده است؟ این پیام در جهت مخالف قرائت رسمی از مطهری شنا کرده است.



بحث دوم. سانسور مصاحبه رادیوتلوویزیونی

این بحث شامل دو قسمت است: ابتدا عبارات مرتبط مصاحبه موجود را نقل می‌کنم و سپس روایت سیدمحمدحسین حسینی تهرانی از سانسور این مصاحبه را عیناً نقل و بررسی می‌کنم.

الف. مصاحبه موجود: در سخنرانی اول به این قسمت از مصاحبه رادیویی تلویزیونی با ایشان بعد از ترور مرتضی مطهری در اردیبهشت ۱۳۵۸ اشاره کردم. مجری از ایشان می‌پرسد: آیا ایشان [استاد مطهری] در رابطه با پشتوانه فکری و ایدئولوژیکی که ادامه نهضت را تضمین کند، طرح‌هایی داشتند؟ ج: «لابد مطالبی داشتند لکن من به این قسمت‌ها خیلی دل نمی‌دهم.» س: یعنی از لحاظ فکری چه طرح‌هایی برای اجرا در محیط اسلامی داشتند؟ ج: «به نظرم طرح‌های ایشان مساوی بود با طرح‌های آقای خمینی، چون به پاریس هم رفتند و مدتی پیش ایشان بودند و پس از آمدن هم باز خدمت ایشان بودند.»... س: اگر مطلب دیگری که خودتان لازم می‌دانید در این زمان و با این اتفاقاتی که افتاده، و به عنوان پیام برای مردم و جوانان، بیان بفرمایید. ج: «پیام‌ها از هر طرف رسیده و مردم احتیاج به پیام تازه ندارند، فقط این نکته است که باید بیدار بود و این مطالب و مقاصد را که سر آن‌ها مبارزه و جدال داشتند و زحمات‌ها کشیدند و کشته‌ها دادند، خوب پیاده کنند. ما فردا قانون اساسی خواهیم داشت. یک سلسله مقررات خواهیم داشت. نظرات دینی هم که فوق همه این‌هاست و لکن طوری نشود که فردا موجب مسخره دیگران قرار بگیریم. اجمالاً عرض کنم که باید- مطالب را- خوب پیاده کنند!» (۴۶) در این مصاحبه آقای طباطبایی حتی یک بار از واژه شهید و شهادت استفاده نمی‌کند، بلکه دو بار واژه «مرحوم مطهری» به کار برده است.

ب. روایت حسینی تهرانی از سانسور مصاحبه: «مرحوم علامه فقید استاد طباطبایی (رفع الله فی الجنان مقامه) در مصاحبه‌ای که از طرف صدا و سیما پس از شهادت رفیق ارجمند و برادر گرامیمان شهید شیخ مرتضی

مطهری (غفرالله له) با او نمودند و در آن مصاحبه بر مرحوم شهید بسیار گریسته بود؛ چون در پایان مصاحبه از استاد خواستند پیامی برای مردم بدهد فرموده بود: «پیام من این است که به اسم اسلام در حکومت اسلام کاری را انجام ندهید که در برابر خارجیان موجب ننگ اسلام باشد!» گویند در نخستین وهله نمایش صدا و سیما از این جریان مصاحبه، این فراز اخیر پیام علامه را نقل کرده بودند، و در وهله بعد که چند ساعتی از وهله اول بیش نمی گذشت اسقاط نموده بودند.» (۴۷)

بررسی: آیا آقای طباطبایی علاوه بر عبارت «لکن طوری نشود که فردا موجب مسخره دیگران قرار بگیریم» گفته بودند «پیام من این است که به اسم اسلام در حکومت اسلام کاری را انجام ندهید که در برابر خارجیان موجب ننگ اسلام باشد!» نمی دانم. والله عالم. اگر چنین گفته باشد مؤید دیگری است بر عبارت «نخستین شهید این انقلاب اسلام بود».

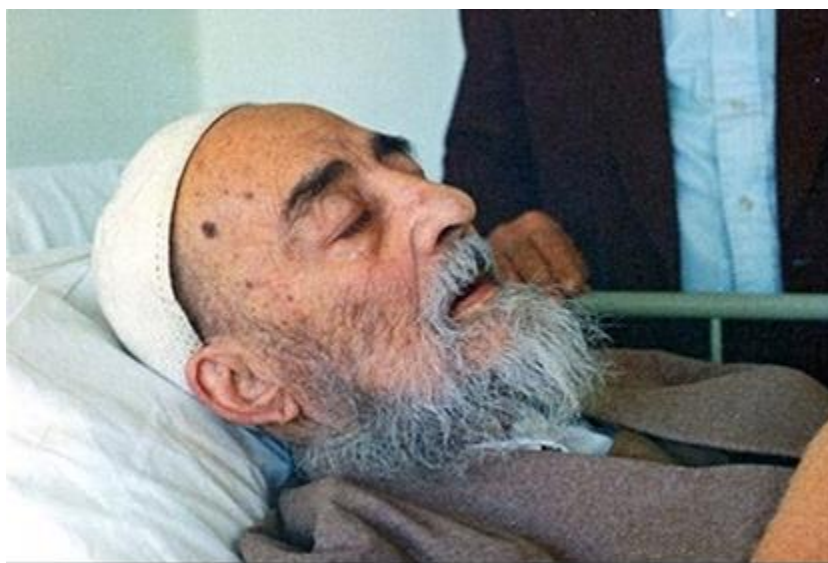
بحث سوم. اولین شهید بعد از پیروزی انقلاب، اسلام است

الف. بعد از نخستین سخنرانی من با عنوان «آقای طباطبایی، انقلاب و نظام» (۲۱ آذر ۱۴۰۰) در یکی از کانالهای تلگرامی خواص این عبارت توسط فردی که می شناسم و برای امنیتش در داخل کشور نامش را ذکر نمی کنم ابراز شد: «ولی جمله ای که آقای کدیور نقل کرده [اولین شهید این انقلاب اسلام بود] من شخصا از آقای شنیده بودم. شرحش هم این است که بعد از ترور آقای [مرتضی] مطهری می آیند با علامه [طباطبایی] مصاحبه کنند، خبرنگار می پرسید همان طور که می دانید آقای مطهری اولین شهید بعد از پیروزی انقلاب شد، علامه هم می گوید "اولین شهید بعد از پیروزی انقلاب، اسلام است."» (۴۸)

ب. نام شخصیتی که عبارت مذکور را در ترور مطهری نقل کرده در عبارت فوق ذکر شده است. آن را برای رعایت حال ایشان حذف کردم. شخصیت مذکور را از نزدیک می شناسم. برای تحقیق قضیه با ایشان که مدتی است در سفر استعلاجی خارج از کشور است تماس گرفتم. پاسخ داده نشد. تویتر فرزندش که مقیم خارج است

را پیدا کردم، برایش پیام خصوصی گذاشتم که به دنبال تماس با پدرتان هستم و ایشان به پیامهای احوالپرسی من پاسخ نداده است. در هیچیک از پیامها جزئیات قضیه را ننوشتیم. فرزند ایشان هم تا کنون پاسخ نداده است. این را نوشتم تا اگر باد صبا به گوش این استاد محترم برساند آنچه را شاهد بوده است بازگوید یا انکار کند. یا احیاناً ناقلی که از این شخصیت شنیده اگر برای خود تامین جانی قائل است نام آن شخصیت محترم را نقل کند. در هر حال نمی دانم مصاحبه فوق الذکر همان مصاحبه مورد اشاره حسینی تهرانی است یا مصاحبه دیگر. اگر کسی از این قضیه اطلاعات بیشتری دارد مرا از اسناد و مدارک آن مطلع کند.

بخش هفتم. صلاح کار کجا و من خراب کجا



این بخش کوتاه که آخرین بخش این گفتار است شامل سه بحث به شرح زیر است: ما همه بندگان خدائیم! صلاح کار کجا و من خراب کجا؟ و انا لله وانا الیه راجعون. عنوان بخش برگرفته از بحث دوم است و شاهدی مهم در میزان هشیاری این سالک واصل در ماه آخر حیات پربرکت ایشان است.

بحث اول. ما همه بندگان خدائیم!

حسینی تهرانی: «من هر وقت به خدمتشان می رسیدم بدون استثنا برای بوسیدن دست ایشان خم می شدم و ایشان دست خود را لای عبا پنهان می کردند، و چنان حال حیا و خجلت در ایشان پیدا می شد که مرا منفعل می کرد. یک روز عرض کردم ما برای فیض و برکت و نیاز دست شما را می بوسیم چرا مضایقه می فرمایید؟ سپس عرض کردم: آقا شما این روایت را که از حضرت امیرالمومنین (ع) وارد است: «من علّمنی حرفاً فقد صیرنی عبدا» (۴۹) آیا قبول دارید؟ فرمودند بله روایت مشهوری است و متنش نیز با موازین مطابقت دارد. عرض کردم: شما این همه کلمات به ما آموخته اید و به کرات و مرات ما را بنده خود ساخته اید. از ادب بنده این نیست که دست مولای خود را ببوسد؟ و بدان تبرک جوید؟ با تبسم ملیحی فرمود: ما همه بندگان خدائیم!» (۵۰)

بحث دوم. صلاح کار کجا و من خراب کجا

«در روز پنجم شهر محرم الحرام ۱۴۰۶ [۳۰ شهریور ۱۳۶۴] که جناب حجّة الإسلام آقای حاج شیخ ابوالقاسم غروی مرنّدی آقازاده آیة الله حاج شیخ هدایت الله مرنّدی، در بنده منزل در مشهد تشریف آوردند، در ضمن مذاکرات در احوال مرحوم استاذنا العلامة الطباطبائی - رضوان الله علیه - فرمودند: در روز عید غدیر آخر ایشان [۲۵ مهر ۱۳۶۰] که یک ماه به رحلتشان مانده بود برای دیدار و زیارت ایشان به بیمارستان آیة الله گلپایگانی در قم رفتم. ایشان در آنجا بستری بودند و از قرائن معلوم شد که در آن روز کسی برای دیدار ایشان نیامده است؛ زیرا طلب و فضلاء همه سرگرم مراسم عید و تشریفات آن روز بوده اند. من تنها مدّتی در اطاق ایشان در کناری ایستاده بودم تا صبیّۀ ایشان [سرکار خانم نجمه سادات طباطبائی] که زوجۀ مرحوم [علی] قدّوسی بود آمد و پهلوی تخت ایشان ایستاد، و به ایشان که مدّتها چشمانشان بسته بود سلام کرد و گفت: آقا جان حالتان چطور است؟ ایشان فقط در پاسخ گفتند: خوبم. او هم قدری ایستاد و رفت برای منزل خود و برای نگه داری اطفال خود.

من مدّتی در گوشۀ اطاق ایستاده بودم که ناگهان ایشان که چند روز بود چشمانشان بسته بود و باز نکرده بودند و کاملاً به صورت چشمان مریض بود، باز کرده و در حالی که بسیار درخشان و به صورت چشمان بشّاش عادی بود یک نظری به من کردند و من هم موقع را مغتنم شمردم و به صورت مزاح عرض کردم: آقا از اشعار

حافظ چیزی را در نظر دارید؟! ایشان فرمودند: «صلاح کار کجا و من خراب کجا؟» بقیّه‌اش را بخوان! من گفتم: «بین تفاوت ره از کجاست» و خود ایشان فرمودند: «تا به کجا». (۵۱) و ایشان چشم خود را به صورت اول بستند و دیگر هیچ سخنی به میان نیامد. (۵۲)

آقای طباطبایی تا یک ماه قبل از وفات این‌گونه هشیار بوده است. از یکی از بستگان بسیار نزدیک آن مرحوم که مایل نیست نامش ذکر شود نقل می‌کنم: «مرتب راه می‌رفت. نگران آینده بود. قبل از انقلاب بنیه اش قوی بود. باغچه را بیل می‌زد. گلکاری می‌کرد. اما بعد از انقلاب به شدت فرسوده شد. شاگردانش یا عمله جور شده بودند یا ترور شده بودند. خیلی زودتر از آنچه پیش بینی می‌شد به سمت مرگ رفت.» متولد ۱۲۸۱ بود و در سن هفتاد و نه سالگی از دنیا رفت.

بحث سوم. انا لله وانا اليه راجعون

«روز رحلت علامه ساعت ۹ صبح یکشنبه ۱۸ محرم الحرام سنه ۱۴۰۲ [۲۴ آبان ۱۳۶۰] است.» (۵۳) به گفته بازماندگان مرحوم شریعتمداری آقای طباطبایی وصیت کرده بود مرحوم آقا سیدکاظم شریعتمداری بر جنازه اش نماز بخواند. در آن زمان مرحوم شریعتمداری چندان آزاد نبود. وی بعد از اعلامیه انتقادیش درباره تعارض حق حاکمیت ملی با ولایت فقیه در قانون اساسی از آذر ۱۳۵۸ از فضای عمومی کشور حذف شده بود و پنج ماه بعد یعنی از ۲۷ فروردین ۱۳۶۱ به اتهام اطلاع از کودتای صادق قطب زاده تا آخر عمر در خانه خود محصور شد. (۵۴) علیرغم تمایل پسر ایشان به انجام وصیت پدرش مرحوم شریعتمداری برای حفظ حرمت جنازه و اینکه ولو ایشان در بیت خودش بر آن مرحوم نماز بخواند حکومت دیگری را وادار می‌کند دوباره نماز بخوانند و این بدعت می‌شود، وصیت عملی نشد. (۵۵) جزئیات مسئله نیازمند تحقیق بیشتر و اظهار نظر بازماندگان مرحوم سیدعبدالباقی طباطبایی است. در هر حال «حضرت آیت الله العظمی حاج سیدمحمدرضا گلپایگانی بر ایشان نماز گذاردند.» (۵۶)

عاش سعیدا ومات سعیدا «وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا» (۵۷)



یادداشت‌ها:

۱. [آقای طباطبایی، انقلاب و نظام - ۱](#): در این انقلاب یک شهید واقعی بود، که مظلومانه هم شهید شد، و آن اسلام بود (۲۱ آذر ۱۴۰۰)؛ [آقای طباطبایی، انقلاب و نظام - ۲](#): شواهدی تازه و نقد مصاحبه منسوب به استاد ابراهیمی دینانی (۲۸ آذر ۱۴۰۰)؛ [آقای طباطبایی، سیاست و انقلاب: گفتگوی محسن کدیور با سیدحسین نصر](#) (۸ دی ۱۴۰۰)؛ و [انقلاب، طباطبایی و مرتضی حائری یزدی: گفتگوی محسن کدیور با نجمه حائری یزدی](#) (۲۰ دی ۱۴۰۰).

۲. اگرچه در [اعلان سخنرانی](#) نوشته شده بود که برنامه به طور زنده از اینستاگرام و یوتیوب پخش می شود، اما در وقت مقرر سخنرانی فقط از اینستاگرام به طور زنده پخش شد. کم اطلاعی من در امور اینترنتی باعث شد که نتوانم لایو یوتیوب را به موقع راه بیندازم! (به همین سادگی) از این بابت از کاربران محترم یوتیوب عذرخواهی می کنم. نوبت دیگر این اشکال تکرار نخواهد شد، انشاءالله.

۳. حداقل دو منبع دیگر هم شناسایی کرده ام که اگر همت کنند و سریع مدارک و خاطراتشان را به دستم برسانند به امید خدا این سلسله مباحث در حد اطلاع فعلیم به اتمام خواهد رسید.

۴. یعنی خانواده محترم قدوسی.

۵. البته به شرطی که این سروران محترم هم تسریع بفرمایند و چهار دهه تاخیر را تدارک نمایند.

۶. سخنرانی مورخ ۱۷ اسفند ۱۳۵۷ در قم، صحیفه امام، ج ۶، ص ۳۵۴.

۷. شیخ محمد یزدی درباره تجمعات مخالفان اسلام می گوید: توطئه غیر از اجتماع است هر مکتبی آزاد است که اجتماع کند یک وقت با این سخنرانی می خواهد علیه اسلام قیام کند که باید جلو این را گرفت ولی یک وقت هست که سخنرانی بحث است مثل سخنرانی سر کلاس دانشکده که در آنجا همه آزادند حتی اگر این بحث علیه خدا هم باشد». (مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، جلسه بیست و هشتم، اول مهر ماه ۱۳۵۸، ج ۱ ص ۷۱۶)

۸. مجموعه آثار استاد شهید مرتضی مطهری، ج ۲۴، ص ۱۲۶-۱۲۵.

۹. خاطرات آیت الله العظمی منتظری، ج ۱، ص ۱۳۹-۱۳۶.

۱۰. سیدمحمدحسین حسینی تهرانی، مهر تابان: یادنامه و مصاحبات تلمیذ و علامه، سیدمحمدحسین حسینی طهرانی، ط ۷، مشهد: موسسه ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلام، شوال ۱۴۲۵ ق [آبان ۱۳۸۳]، ص ۱۰۶-۱۰۳؛ و مطلع الانوار ج ۲ ص ۲۸۰-۲۷۹.

۱۱. آقای طباطبایی، انقلاب و نظام - ۱: در این انقلاب یک شهید واقعی بود، که مظلومانه هم شهید شد، و آن اسلام بود (۲۱ آذر ۱۴۰۰).

۱۲. خاطرات شاگردان ایشان پر است از فعالیت‌هایشان به دستور آقای خمینی علیه آقای شریعتمداری و دارالتبلیغ. به عنوان نمونه بنگرید به سیدحمید روحانی، نهضت امام خمینی؛ خاطرات آیت الله محمد یزدی، خاطرات آیت الله ابوالقاسم خزعلی.

۱۳. صحیفه امام، ج ۱، ص ۲۸۵-۳۰۸.

۱۴. صحیفه امام، ج ۳، ص ۳۶۲-۳۵۹.

۱۵. بنگرید به سلسله مباحث تهمت در حکومت اسلامی: ریشه یابی احکام مهدور العرض در فقه و روایات شیعه (۱۴ بهمن ۱۳۹۷)

۱۶. صحیفه امام، ج ۱۲، ص ۲۵۲-۲۴۸.

۱۷. من نامه مذکور را ندیده ام. مخاطب آن هم افراد مختلف ذکر شده اند. در یادنامه سیدمرتضی جزایری، تیر ۱۳۸۷، ص ۷ نوشته شده که نامبرده در دانشکده های ادبیات، حقوق، و معقول و منقول واحدهایی تدریس می کرده است.

۱۸. قم: دارالعلم، ۱۳۳۲.

۱۹. جریان اهدای کتاب سال در نخستین روزهای فروردین هر سال صورت می گرفته است. من به روزنامه اطلاعات فروردین ۱۳۳۳ دسترسی ندارم. اگر کسی دسترسی دارد کپی این صفحه روزنامه را برایم ارسال کند.

۲۰. پروفیسور ولهلم آیلرزاز از آلمان، پروفیسور جورج مورگن استیرن از نروژ، پرفیسور یحی الخشاب از مصر، پروفیسور توسی هیکوایزتسو از ژاپن، پروفیسور ژاک دوشن گیمن از بلژیک، پروفیسور پیرحسام الدین راشدی از پاکستان، پروفیسور جورج کامرون از آمریکا، پروفیسور فریتس مایر از سوئیس، پروفیسور والتر هاتیر [هینتز] از آلمان، امروز دکترای افتخاری خود را گرفتند. دکترای افتخاری پروفیسور باباجان غفوراف از شوروی و پروفیسور هنریک بیرک از سوئد وسیله سفرای ایران در آن کشور[ها] اهدا می شود. در

تقویم دانشگاه تهران این اسامی هم آمده است: پروفیسور جوسیه توچی از ایتالیا، پروفیسور هنریک نیبرگ از سوئد، فیلیپانی رانکنی از ایتالیا.

۲۱. در آن زمان هوشنگ نهاوندی رئیس دانشگاه تهران و سیدحسین نصر رئیس دانشگاه صنعتی آریامهر بوده اند. در این مراسم امیرعباس هویدا نخست وزیر سخنرانی کرده است.

۲۲. آقای طباطبایی، انقلاب و نظام - ۲: شواهدی تازه و نقد مصاحبه منسوب به استاد ابراهیمی دینانی (۲۸ آذر ۱۴۰۰)؛ آقای

طباطبایی، سیاست و انقلاب: گفتگوی محسن کدیور با سیدحسین نصر (۸ دی ۱۴۰۰)؛ نوه پسری ایشان مدعی است مدارکی دارد که دکترای افتخاری دریافت شده است. من تا مدارک را شخصا نبینم نمی توانم اظهار نظر کنم.

۲۳. صحیفه امام، ج ۲، ص ۳۱۰.

۲۴. صحیفه امام، ج ۲، ص ۳۱۹.

۲۵. صحیفه امام، ج ۲، ص ۳۲۹.

۲۶. صحیفه امام، ج ۲، ص ۳۴۲.

۲۷. صحیفه امام، ج ۲، ص ۳۷۶.

۲۸. صحیفه امام، ج ۲، ص ۳۹۲.

۲۹. صحیفه امام، ج ۲، ص ۳۹۵.

۳۰. صحیفه امام، ج ۲، ص ۴۰۱.

۳۱. گذر ایام در خاطرات خانم فریده مصطفوی دختر امام، تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۹۷، ص ۸۴-۸۲.

۳۲. پیشین.

۳۳. مصاحبه با خبرگزاری فارس، ۱۶ اردیبهشت ۱۳۹۷.

۳۴. دست نویس پاسخهای سیدعبدالباقی طباطبایی به پرسشهایی درباره پدرش، شماره ۳۷.

۳۵. مصاحبه مندرج در کتاب پاره ای از خورشید: گفته ها و ناگفته ها از زندگی استاد شهید مرتضی مطهری، گردآوری و تدوین حمیدرضا سیدناصری و امیررضا ستوده، تهران: ذکر، ۱۳۸۸، ص ۳۵۶؛ و «گفتگویی با استاد درباره شهید مطهری» [اردیبهشت ۱۳۵۸]، در کتاب بررسی های اسلامی، به کوشش سیدهادی خسروشاهی، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۲۸۲. متن را بر اساس فایل صوتی ویرایش کرده ام و به متنهای مکتوب اعتماد نکردم.

۳۶. تحریر الوسيله كتاب الامر بالمعروف والنهي عن المنكر، الشرط الرابع، المسئلة ۱۹-۱۳، ص ۵۰۴-۵۰۳ (موسوعة الامام الخميني، ج ۲۲، تهران، مؤسسه تنظيم و نشر آثار الامام الخميني، ۱۳۹۲)؛ ترجمه تحريرالوسيله امام خميني، تحقيق و نشر مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خميني، ج ۱، تهران، ۱۳۸۵، ص ۵۳۹-۵۳۸.

۳۷. سالهای معاضدت و معاونت: مناسبات خمینی و منتظری تا شهریور ۱۳۶۵، مجموعه استیضاح خبرگان و رهبران جمهوری اسلامی (۱۳۷۰-۱۳۶۱)، دفتر دوم، ص ۸۵ پاورقی ۶ (اسن آلمان: نشر اندیشه های نو، ۱۴۰۰).

۳۸. مشخصات مجله: نیمسال نامه، مدیر مسئول دکتر ابوالقاسم مشیری؛ سردبیر باب الله ثقة الاسلامی (پرتال جامع علوم انسانی)

۳۹. ماجرای «آخوند اوقافی» را آقا سیدمهدی بجنوردی به عنوان علت بلندکردن آقای طباطبایی از خانه روبروی مدرسه حجتیه عنوان می کردند. (به نقل از نوه ایشان)

۴۰. «پیام علامه طباطبایی»، مجموعه آثار استاد شهید مطهری (۱)، جلد اول از بخش اصول عقاید (عدل الهی، انسان و سرنوشت، علل گرایش به مادیگری)، تهران: انتشارات صدرا، ۱۳۶۸، ص ۱۱؛ «پیام علامه طباطبایی»، کتاب شیخ شهید مجموعه ای مصور از زندگانی استاد شهید مطهری همراه با نامه تاریخی استاد مطهری به امام خمینی، استاد مطهری، تهران: صدرا، ۱۳۷۵، ج ۷: ۱۳۸۵، ص ۵۴؛ «نامه محمدحسین طباطبایی»، کتاب بررسی های اسلامی، به کوشش سیدهادی خسروشاهی، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۲۸۷.

۴۱. برگرفته از بحارالانوار، باب ۸، روایت ۲۶، ج ۲، ص ۱۴.

۴۲. یادنامه استاد شهید مطهری، جلد اول، زیر نظر دکتر عبدالکریم سروش، تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۰، ص ۱۰۴-۱۰۶.

۴۳. پیامهای تسلیت ابتدای یادنامه عبارتند از: «پیام امام خمینی به مناسبت شهادت استاد مطهری، متن سخنرانی امام خمینی به مناسبت شهادت استاد مطهری، سخنان استاد شهید مرتضی مطهری درباره استاد معظم خویش، پیامهای حضرت آیت الله العظمی منتظری، پیام حضرت آیت الله طالقانی، پیام شورای انقلاب اسلامی ایران، پیام دولت موقت جمهوری اسلامی ایران، پیام یاسر عرفات، پیام سرهنگ معمر القذافی، پیام جبهه آزادی بخش مورو، پیام حرکت اسلامی افغانستان و پیام امام خمینی به مناسبت اولین سالگرد شهادت استاد مطهری». جلد دوم یادنامه (۱۳۶۳) هم با «تصویر امام در سوگ استاد شهید مرتضی مطهری (مدرسه فیضیه اردیبهشت ۱۳۵۸)» آغاز شده است.

۴۴. «نوشته حاضر ترجمه بخش اعظم رساله «الانسان بعد الدنيا» است.... ترجمه این رساله مدیون تلاشها و زحمات آقایان سیدمهدی نبوی و صادق آملی لاریجانی است که هر دو از فضایی محترم حوزه علمیه قم اند.» ص ۱۰۳.

۴۵. این عوامل باعث شد که من در زمان سخنرانی این پیام را در کتاب مذکور نیابم. از دوستانی که بعد از سخنرانی مرا از این پیام در یادنامه مطلع کردند تشکر می کنم و بدینوسیله عذرخواهی کرده سخنرانی خود را اصلاح می کنم.

۴۶. «گفتگویی با استاد درباره شهید مطهری»، در کتاب بررسی های اسلامی، به کوشش سیدهادی خسروشاهی، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۲۸۶-۲۸۵) توضیح خسروشاهی در پاورقی: خلاصه این گفتگو هم در وسایل ارتباط جمعی اول انقلاب منتشرشد بعد هم در یادنامه‌ها نقل گردید، ولی ما متن کامل گفتگو با مرحوم استاد علامه را با دقت کامل از روی نوار مصاحبه مجدداً پیاده و نقل کردیم.» (ص ۲۸۶) در تطبیق با فایل صوتی گفتگو معلوم شد متن کتبی چندان دقیق نیست، لذا آن را اصلاح کردم! لطفاً فایل صوتی را گوش کنید. ضمناً گفته می شود مصاحبه گر احمد جلالی (سفیر سابق ایران در یونسکو) است.

۴۷. سیدمحمدحسین حسینی طهرانی، رساله نکاحیه: کاهش جمعیت ضربه ای سهمگین بر پیکر مسلمین، مشهد: موسسه ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلام، ۱۳۸۳، ص ۱۹۴. با تشکر از دوستی که مرا از این مطلب مطلع کرد.

۴۸. عین عبارت، ۲۱ آذر ۱۴۰۰. نام کانال تلگرامی و نویسنده این متن نزد من محفوظ است.

۴۹. کشف الخفاء، عجلونی، ج ۲، ص ۲۶۵؛ جامع السعادات، مهدی نراقی، ج ۳، ص ۱۱۲.

۵۰. حسینی طهرانی، مهر تابان، ص ۱۰۸.

۵۱. صلاح کار کجا و من خراب کجا / ببین تفاوت ره کز کجاست تا بکجا

دلم ز صومعه بگرفت و خرقه سالوس / کجاست دیر مغان و شراب ناب کجا

چه نسبت است به رندی صلاح و تقوا را / سماع وعظ کجا نغمه رباب کجا

۵۲. سیدمحمدحسین حسینی طهرانی، مطلع الانوار: جلد دوم: احوالات و آثار بزرگان و عرفای بالله، با مقدمه و تعلیقات سیدمحمدمحسن حسینی طهرانی، تهران: مکتب وحی، ۱۳۸۹، ص ۱۹۰-۱۸۹. با تشکر از دوستی نادیده که مرا از این حکایت آگاه کرد.

۵۳. مطلع الانوار ج ۲ ص ۲۰۳-۲۰۲.

۵۴. بنگرید به کتاب الکترونیکی اسنادی از شکسته شدن ناموس انقلاب: نگاهی به سالهای پایانی زندگی آیت الله سیدکاظم شریعتمداری، همراه با نقدها، ۱۳۹۴، مجموعه مواجهه جمهوری اسلامی با علمای منتقد، دفتر اول.

۵۵. مطلب منتشرشده از سوی پیروان مرحوم آقای شریعتمداری.

۵۶. حسینی طهرانی، مهر تابان، ص ۱۳۲.

۵۷. مریم ۱۷. ضمناً در ضمن پاسخ به پرسشها سیدنورالدین طباطبایی دومین پسر مرحوم آقای طباطبایی در اوایل دهه هشتاد یعنی دو دهه بعد از پدرش از دنیا رفته است نه در زمان حیات ایشان. بدین وسیله تصحیح می شود.



kadivar.com
<https://kadivar.com/19416/>
kadivar.mohsen59@gmail.com

تمام حقوق محفوظ است.
نقل مطلب به هر صورت تنها با ذکر منبع مجاز است.